بفضل خداوند مجید
انشای طاهر وحید
در مطبع پنجاب طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب که مصحوب کلب علی سلطان بخدمت خوندکار روم در تهنیت و تعزیت نوشته شد

انامل تقدیم محمدت قدیمی مفتاح گنجینهٔ مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بر سبیل تعاقب
دعایم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد ذوات اخلاف سلاطین الامقام را بعد از
رحلت اسلاف کرام مقتضای انتظام و نظام مهام انام میگرداند و نسیم ثنای بی علی مالک الملکی پرده
اختفا و نقاب خفا از جمال مخدرات ازهار اظهار مطلب تواند کشود که نفس هستی اعقاب پادشاهان
سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروائی ابای عظام می نشاند و روایح جان بخش
گلهای محمدی حدیقهٔ نعت سروری مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان
خامه و استان ازتواند برداشت که بر رشتهٔ ثناسائی یکتای بی همتا گلدستهٔ بند اتحاد
مختلفه گردیده و حق بیان آن چهره آرای شقی بر روی سجرات باهرات کشد صلوات الله
علیه وعلی ابن عمه واخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل
طالب مظهر العجائب و مفرق الکتائب امیر المؤمنین امام المتقین
یعسوب الدین علی بن ابیطالب و اله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین
بعد از طی طریق محمدت کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والاجاه
اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند که در گلشن امکان حدیقهٔ کن فکان که ملال و شادمانی
و اندوه و کامرانی چون گلهای رعنا از شاخسار زندگانی باهم شگفته و شدت
و رخا مانند بادام دو مغز در اغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و فحوای حکمت بالغهٔ
خالق ارض و سما برگ ریز خزانی فراش راه سلطان بهاری گردیده سحابی شاید

برسم ارمغان ارسال محفل خلد مشاکل گردیده باقی شروح یگانگی و صداقت و مصافات
و مودت کلب علی سلطان افشار بالقابه که حامل صحیفهٔ الوداد است در بزم ارم نظیر بیان
گزارش سید بنقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیدهٔ بینش سویدای لوح
اعمال و صحیفهٔ اقبال آن زینت افزای مسافت جاه و جلال را ابتهاج حصول مآرب مصور و شمع
لگن الخضر و عدیم المثال را از اقتباس انوار مشکوة فیها مصباح منور داراد والسلام

در جواب نامهٔ سلطان داراشکوه در حینیکه ارادهٔ ایران داشته

نوباوهٔ حدیقهٔ دوستی و اتحاد ثمر پیش رس نهال یکتادلی و وداد رحیق خمکدهٔ ائتلاف
و اتفاق و سرجوش میخانهٔ مودت و وفاق اعنی گرامی مکتوب بدایع اسلوب اعلیحضرت
فلان بالقابه در ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایهٔ
تامی در بر و ساقی آمال را بادهٔ وصول و حصول در ساغر بود فیض وصول
ارزانی داشته ذائقهٔ نشاط و انبساط را شیرین و محفل مشاکل شگفتگی را رنگین
گردانید و کیفیت بادهٔ رشیده رسیدن آن زینت بخش و بهیم و گاه بجوالی
ممالک بیکران دوستان هواخواه دماغ انتعاشش را دو بالا گردانید بیت
ازان افزاید از مکتوب شادی دوستداران را * که فیض صحبت یاران بود مکتوب یاران را * آنچه از تقالیب دوار زمان و شورش احوال و اوضاع
هندوستان و نیرنگی چرخ گردان بزبان خامهٔ فصیح البیان شده بود
در مرآت ضمیر والا جلوهٔ عیان نمود بر خاطر خطیر والا که مرآت حقایق تمامی اشیاست
روشن است که مهر فروزان را وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراکمات که بعضی اوقات
احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار است موجب نقصان ضیا و بها
و نشاء زوال فروغ جهان آرائی نشود و ازین گونه عوارض هیچ چه زنگ چهرهٔ
اقتدارش نمی گردد خاطر والا بعنایت خالق ارض و سما و دوستی دوستان
صادق الولا مطمئن داشته مشرب عذب توکل را غبار آلود کلفت نگردانند

ثانی سکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویهٔ بر و
امتنان لازال کاسمه محمدا در ساعتی بسعادات ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی
مقرون که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بروی
اولیای دولت ابد قرین کشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بصیقل توفیقات گوناگون از مرآت
جمال شاهد مرام زدوده دور گردان بساط دوستی از دریچهٔ عجز و انکسار در آمده طالب رخصت بار
و باده کشان محفل اطاعت از مدام دوام بندگی باده گسار بودند بوساطت زبان دان موزون دا
و ساقی رحیق یکتا دلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روائح
مصادقت و موالفت نموده مشام یکجهتی اعتبار آگین و بزم دوستی و ولا را ارم تزئین
گردانید و بگذارش کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشیید
صداقت محکم بنا و ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون از روائح ازهار آن
گلستان خلت و منبت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل الصحیفه اعجاز
طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت نشیب و فراز طریق و دوری و صعوبت آن فج عمیق مدتیست
که از خدمت والا و از حریم خورشید ضیای آسمان ساجد گشته و پسند خاطر دوستی
ذخائر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة السجیات با قرب ازمنه استخبار
کرده شود لهذا مقرب الحضرت بی همتا محمدی خان بیگ یساول بجهت استعلام این
مطلب اهم تعیین یافت که مقید به زیادتی احمال و اثقال نشده با خف وجوه که شاغل و مانع
نگردد بامر مزبور قیام نماید و چون سر رشتهٔ قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزد
و دور در قبضهٔ اختیار و اقتدار مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهور است در
اثنای روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه دور یوم النشور اعنی
والی هندوستان از این تنگنای پر شر و شور و اختلاف و ادعای اولاد پادشاه مزبور
و شیوع فتور در ممالک بی کران هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار
در معرض صدق و کذب میباشد لهذا آنچه عیار آن بمحک وقوع رسد مقرب الحضرت
مزبور را توقف فرمودیم و درین ایام که شاهد اخبار پیرایهٔ صدق پوشیده شایستگی بزم اعلام

بهر ساینده عساکر نصرت توامان بهاری و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان
و معتقدان دودمان خلافت نشانست بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه
امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی نیاز داره و تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر
اعانت شاهزاده مزبور و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب
الحضرت مذکور متوجه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت آن اقبال آفتاب عنایت ملک
متعال مستضی و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان
حدائق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق ابای
و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده همت اورنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتی که انوار
فیوضات الهی بر چهره امانی و آمال باز و آنهار حدائق کامجوئی در اهتزاز بود فیض ورود ارزانی
داشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب قضیه ناگزیر پادشاه غفران
پناه خلد آرامگاه بزبان خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس قدرشناس
گردید آری بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد وجود
و آحاد مکونات را صلای عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق دیده تامل ملاحظه کرده شود این
امور مکروه نما در کارخانه همت بالغه مصلحت سنج عین فلاح خیر و محض صواب و صلاح است چه اگر گریبان
اکمام بدست نسایم بهاری چاک نگردد دانه از اوج عزت بمیانجی حارثان در مغاک نرود و شکوفه را
اکلیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک برافراشته نمیگردد و آمد و رفت انفاس گرامی
پیداست که گرد وجود بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی بقائی و بی ثباتی دوخته
شده متمزق میگردد و درین حال شیوه بیدار دلان دانش اندوز آنست که در حین وقوع این قسم
امور منهل عذب تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود نساخته
فرمان حضرت یزدان را بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد سگالی و سپاسداری جناب کبریا
کشایند اشعاری که در باب مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک و مدد شده بود بعون عنایت
الهی بنوعیکه همت والا متکفل آن گشته شاهد مدعا عنقریب بکسوت وقوع می پیوندد
قبل از ورود والا رقیمه مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جا

مرغوبات ضمیر والا را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابدقرین بانجام آن مامور گردند پیوسته تا
نشین عنایات حضرت سبحانی و حاوی موجبات سعادت دو جهانی باشند در جواب

مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شده

نمره پیش رس نهال پیوند دوستی جاوید جام جهان نمای محبت سعادت جدید چمن آرای بهارستان اتحاد و التیام طراوت بخش
گلهای بشام آغاز و انجام اعنی نامه فلان که بمیانجی نبض شناس تشخیص حجابت و سفارت وا...
بنفش پیغام دوستی و صداقت شایسته سلاطین ذیشان نصرت خان ارسال یافته بود در ساعت
مسعود که بمشاطگی الطاف حضرت ذوالجلال مجلس آرای اقبال بیزوال شاهد کامیابی هر هفت
کمال نموده ابواب بهشت بهشت مطلب و امانی بموافقت هفت اختر از شش جهت بر روی
ملازمان بساط سلطنت والا شکوه گشوده بود فیض ورود ارزانی فرموده کام موافقت و یکجهتی
شیرین و بستانسرای یکتا دلی رنگین و بزم حضور نمود و دامن گلچین گردانید از آن حسن نقیه
سراسر بهار که نسخه منتخب عجایب سراسر نگارست بدست دریافت والا گلچین باغ معانی
گردید از گلهای بیگانه آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و یکانگی شنیده شد حسبکه در باب دستان
سپاه ظفر توامان زبان زد خامه اعجاز بیان شده بود در صفحه بار ضمیر آسمان پیوند بار رخت
اقامت گشود چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان از سایر مفاوضات صداقت رسوم این
معنی مفهوم و معلوم شده بود بفتوای مفتی عهد قدیم و پیش بینی ذهن مستقیم عزم درست
اندیش مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم
الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بیپایان
صادر گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند
که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سرانجام سفر سنگ راه سرعت امتثال فرمان قضا اذعان نگردد
و درین ایام سعادت فرجام که مجدداً از فحاوی نامه صداقت ختام ادراک این مرام شد
بنابر فسحت و وسعت ممالک ایران که مبدا و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هند است
و لازم بودن تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولیت تواند شد مجدداً
ارقام مطاعه شرف صدور یافت که هر یک از افواج لشکر و احاد این بحر قیامت اثر فکر یا احتیاج جهانبانی

بار دوی ظفر قرین آن شایستهٔ تاج و نگین ملحق خواهد گردید یا بطریق انفراد از خصم بدفرجام انتقام

خواهد کشید آنچه رای جهان آرای ارباب قرین صواب داند با سایر مرغوبات خاطر والا علی

الحال جلوه ظهور خواهد نمود که بیمن تائید پرارنده مأمول شاهد مدعا بپیرایه حصول بپوشد کوکب

مرام از افق حصول طالع و نجوم فیروزی بخش کامرانی درخشان و ساطع باد نامه که

به پادشاه والا جاه اورنگ زیب نوشته شده جواهر زواهر

ستایش بیش از قیاس و لآلی متلالی ستایش لاتناهی سپاس که کفهٔ زبان و میزان بیان از کشیدن

آن قاصر و بازوی توان از تحمل آن […] بار سرای کبریای مالک الملکی که مقدس حرم کبود

از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیع الازهار وجود از گلشن وسیع الفضای قدرت و شان

دیده دقیقه شناس صورت آفرینش زینت بصحرای بی منتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان

دانشمندان جزئیست در راه معرفتش نهاده و در گردن اضداد از جامه خانه صنعتش لباس اتحاد

تا لیفی خلعتی است شایسته بر دوش و سبکباران میکده عرفان از فروغ مهر منیر معرفتش باده آشام

در جوش و زبان شیرین سخنان شکرستان نکته طرازی از خوان نعمتش انگشت شهدیست بکام کشیده و نگاه

سرمستان آگاهی باده لیست بمدعا رسیده قطعه ساخته از لطف بی خاکیان چار حد باغچه گیتی

دیده ام این باغ پر از رنگ و بو * یک گل رعناست […] نقود درود نامعدود و صلا

صلوات نامحدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی شاهد گلشن ایجاد

صغرای کبرای مبدا و معاد آفتاب جهانتاب آسمان هدایت آب بقا چشمه سار لطف و عطا

محراب مسجد عبادت ملائکه مقرب بیخ خبر لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء والطین درخشان گوهر شرف برج

آسمان منیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون شب بیت سفر خجسته اثر لیلة الاسری پیشوای صفوف ارواح

مستعدان مسجد اقصی قطعه مصطفی پادشاه هر دو سرا * آفتاب جهان مرکز علا حکمت حق خجسته نشانه جهان

بود و اشرف […] زمانیان * جمله هستی تن است او جانست * او ز عالم چو لعل از کانست و ثنای

بی منتها یا اندازه نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت مولاه از دفتر جلالش آیتی است و فرد دا

نی از داستان قدر رفعتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین

یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجائب والغرائب مفرق الکتائب

علی آنکه یزدان حلیم ولیست + دو عالم و کف کریم ولیست صلوات الله و سلامه علیهما

والیهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد جناب کبریا و بسط لبساط نعت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا

برمرات ضمیر قدسی تخمیر اعلی حضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری سخاوت خورشید طلعت

عطارد فطنت زینت بخش وساده جاه و جلال نشکیل ارائک فرخندگی و اقبال مصقل مرات مطالب

دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد فارس مضمار خصم افگنی و

دشمن شکاری منظور انظار الطاف حضرت باری پیشرو سالکان صراط مستقیم وصول نظر یافته

مقربان پیشگاه قبول فروزنده ریاض همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان جلیل

نشان جهانبانی سیراب منهل عذب اعتنا و الطاف الهی دقیقه شناس سخنهای اسرار کماهی تهنا

ثاقب سپهر جرات و جلادت نهنگ لجج بحر شهامت و بسالت المویه بعنایات الملک الحبیب نظام

السلطنة والنصفة والمعدلة والشهامة والبسالة والجلالة والرفعة والعزة والاقتدار سلطان

اورنگ زیب منطبع میگرداند که در بنوقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به نیروی خالق

انس و جان جل جلاله و علی تمکین و مکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده والوا

فیوضات از شش جهت بر چهره اقبال گشاده است بمیانجی مخبران صدق آئین مژده جلوس

آن گوهر فروزان بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت

بر سریر والای سلطنت موروثی گورگانی و وساده لازم السعادت و جهانبانی

که بفحوای صدق انتمای تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ

مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بمقتضای آیه وافی الهدایه اَنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ

عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ و به نیروی اصابت پذیر و موافقت کارگزاران تقدیر با حسن وجوه

پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر سریر دولت

دولت متمکن باشند از انجاکه مبانی صداقت والتیام فیمابین برگزیدگان این دو دولت جلیله

مقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی قایم مترتب میبود که آن زیبنده اورنگ اقبال

و چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را هر گونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد

اعلام دارند که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردند چون تدارک مافات بعون عنایات الهی

آمد و شد مینمایند و بار اقامت در کمال انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان میگشایند از نتایج
حسن ائتلاف و التیامیست که اتفاق خاک و آب باعث بران گردیده هرگاه تالیف این دو جزو بی ارادهٔ
و شعور که در دیدهٔ بصیرت ارباب حقیقت صف نعال نشین بزم هستی اند نتیج چندین آثار عظیمه و امور عجیبه
دیگر و پیدا است که توالف و توافق اساطین سلاطین که صدر نشینان بزم برتری برگزیدگان اقلیم
بلند اختری اند ثمره چه قسم آثار جمیله و امور نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که اورنگ
پادشاهی ترکستان بوجود واجب الجود مایه فخر و مباهات است بمقتضای امور مزبور و فحوای صدق انتمای
فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَیْنِکُمْ همگی همت والانهمت مصروف و معطوف بران میداریم که پیوسته
مرآت مصافات و مصادقت از غبار نفاق و زنگار وحشت مبرا و معرا بوده همواره باهم در مقام
استیناس باشند و چهرهٔ آسایش و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست درین آئینهٔ جهان
نما تماشا فرمایند عمدة الاماثل و الاقران حسن قوش بیگی را که یکی از طرز دانان رموز مصادقت و مصافات
است جهت تبیین این مرام و تشیید مبانی ائتلاف و التیام روانهٔ بزم الا محفل معلی اعلی
حضرت والا رتبت سپهر منزلت پادشاه جمجاه فرموده طالب این مدعا که باعث رفاه حال و تیسیر
مآرب بیگانه و آشنا است گردانیده بودیم و آن سلطان الاشان سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا
بسنت سنیهٔ آبای عظام و اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلایق
و رضاجوئی حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه مهدیخان سلطان حاکم ترمذ
را جهت تحصیل این بیت الامان جهانیان که معماری عدالت سلاطین ذیشان سر رفعت باوج
کیوان افراشته روانه ساخته اند در وقتیکه منتخب ادوار و قرون و خلاصه حرکات سپهر نگارگون
تواند بود شاهزادگان و اتالیقان و امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت
و اورنگ حشمت و شوکت جمعیت داشتند شاهد این مدعا بپیرایه حصول پوشید و این وثیقه انیقه
خاتمه وثوق و رسوخ گردید که تا انقراض زمان و انصرام دوران مستقر العلی سلاطین ذیشان
توران و ایران بوده باشند تا باهم در مقام توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیاد معاندان
اساس دولت عظمی دو دولت فسیح الفضا و ارغام انوف دشمنان خاکسار با و پیا با تشدید مبانی معاهدت
مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند و دوام دولت زمان سلطنت این دو والاجاه قدر قدرت الی آخر الزمان

این دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغمای یکدیگر در امان بوده همعنان و همراز
هم نگردند و اگر یکی از طرفین بر دشمنی رو نماید در امداد و اعانت او بقدر توان و طاقت خود را معاف ندارند
و این وثیقه را منشور الادب و دستور العمل دانسته متعرض محال متعلقه هم نشوند و هر کسکه در نقض عهد
پیمان سعی نماید در زمرهٔ الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ داخل بوده مورد لعنت الهی
باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر بروزگار فرخنده آثار این دو برگزیدهٔ حضرت بزرگا
نگار و کبار مادام اللیل و النهار واصل گردد فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ
عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ و الصلوة و السلام علی محمد
ظاهراً و باطناً

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد

سبو دستکامی و پیمانهٔ خوشدلی عبد العزیز خان از خمخانهٔ الطاف بیپایان الهی سرشار و
کامکاری و وصول عیش مدام آب رفتار و صرصر شعار باد و بعد از طی وادی فسیح الفضای
دوستی و ولا که ضمیر خورشید ضیا بی‌میانجی تحریر خامه نقش پذیر نامهٔ علم حضوری
است بر لوح ابلاغ می‌نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که
روابط و علائق یکجهتی بفحوای اَلْاَرْوَاحُ جُنُوْدٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ
وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ از بدو فطرت مشید و مستحکم بوده در هر حالی از احوال و هر وقتی از
اوقات نشاط و از مان انبساط خاطر دوستی ذخایر خواهان آن میباشند که از مستلذاتیکه
بران متمتع اند دوستان گرامی نیز بهره حاصل آید و در حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده
دوری مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق از حلاوت صحبت شیرینکام و از کاس کامیابی
سیکر ... میگردند و اگر بجهت موانع صوری و عدم کشف حجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل مفقود باشد
شایسته آئین اتحاد است که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا
يُتْرَكُ كُلُّهُ بارسال انموذجی دوستان را با خود شریک سازند لهذا درین وقت که روضهٔ مینو نشان
ماندان که از کثرت گلهای رنگارنگ و فور ریاحین نمودار دامن گلچین بل عرصهٔ خلد برین
بدیدهٔ نظارگیان مشکل پسند در می‌آید مضرب سرادقات جاه و جلال مهبط خیام دولت و اقبال گردیده
هر روز بشرب پیمانهای گران و زن شکار تدرو و اصناف طیور و سباع و گوزن بملاحظهٔ اشجار موزون

بیت
رشتهٔ نفس پاره پاره معلوم است که دل بهستی ناپایدار نتوان بست و کرد سیکه

بمعلمی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای باطل از دامن
ضمیر افشانده انداز گران خرابی واتیه دنیا بر دل بار می آید بمهری آبای علوی بر خاطر غبار
ندارد یقین حاصلست که آن سرگروه ارباب بیا فت نیز از وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه
نذر محمد خان که در حقیقت دین واجب الادای حیات را بدامن محصلان لیالی و ایام سپرده بهر خورشید فروغ
نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری بر آورده اند آئینهٔ خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و عمر
عزیز که قدر آن شناختنی است از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الٰهی صرف نموده ایام حیات را بنحوی که شایسته
و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود
در حینیکه آن مسافر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور میفرمودند
آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل بمدینه منوره مطهره مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود
و قیام تقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضای اولیا و اوصیا می باشد
بر ذمت همت لازم نمود که شخصی را که بصفت زباندانی موصوف باشد برفاقت متعلقان
و منسوبان سلطنت پناه مزبور نزد آن زبیندهٔ اورنگ سلطنت فرستند که تحقیق و تفتیش
میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لهذا زبدة الاشباه فلان را روانهٔ خدمت
سامی نمود که بدانچه رای آفتاب ضیا اقتضا نماید مقرر فرمایند که پیشکاران دولت والا العمل
آورند کوکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد

نامه که در طلب قندهار بپادشاه هندوستان نوشته

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ جواهر زواهر ستایش برون از قیاس و لآلی متلالی محمدت
لاتتناهی اساس که در مقیاس نظر خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت آفتاب
و ماه راجح آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دو رگردان اضداد را از جامه خانهٔ تألیف
لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور کنوز اسرار و خازن رموز استتار گردانیده اوراق پریشان
انسان را که صحائف کتاب حکمت الٰهیه و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشتهٔ التیام شیرازهٔ

شعار لشیرازه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمتکده امکان را که سرگشتگان تیه حیرت اند بنتایج
ضیای شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نمود و ناخن تدبیر فرمانروایان
خیراندیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلایق گشود و بعضی از سلاطین بسیار تبعات داشتار اِنَّ
اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ تا دان و مسرور و برخی را مضمون وَاِذَا تَوَلّٰی سَعٰی فِی الْاَرْضِ
لِیُفْسِدَ فِیْهَا وَیُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الْفَسَادَ از شمول رحمت بغایت دور گردانید
نکهت ریاحین بستان را که هر یک لباس انبیا زجدا و بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهاری در ساحت
گلستان وجدا نجا دامو چنست و آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت
بالغه بفحوای اَلَّذِیْ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا در صحن بستان افروخت **ابیات** ساخته از لطف پی
خاکیان * چار حد باغچه کن فکان * دیده ام این باغ پر از رنگ و بو * یک گل رعناست
شب و روز او * قدرتش آورده برون بی تعب * یوسف روز از چه تاریک شب * یک گل
خودروست ز باغش بهار * یک ورق از دفتر او روزگار * درود نا محدود بر حدیقه طراز گلشن ایجاد
شمع شبستان مبدء و معاد و واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهمن ثمر وجود
گلستان شهود یکتا گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود و مبلغ آیه کریمه وَاذْکُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ اِذْ کُنْتُمْ
اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوْبِکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا سید ثقلین و پیشوای خافقین **بیت** محمد کازل تا ابد هر چه هست بار
نام او نقش بست + بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او ما دام اللیالی والنهار و بعد بر مرآت خاطر الاولوا
ضمیر منجلی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای بی منتهای الهی را شکر جداگانه است که بدون ادای آن از عهده
گذاری و سپاسداری آن احسان بر آمدن متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت بذل انفاق
و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد و ادای شکر بهتر از قیاس سلطنت عظمی و دارائی کبری مقصور برانست که با وجود
اشتغال جهانبانی و توفر دواعی ملکرانی بپرورش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین مملکت را بید
بینائی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده و انتظام حال و انشراح بال اکثر و که مستحقین انتعاش و ترفیه اند
تتمه رسانید رقبه جهانبانی را از شغل فرمان حق الهی سبکسار سازند از روزیکه کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط امور اقالیم
در قبضه کفایت و دولت این محتاج عنایات الهی گذاشته اند بنا بر وسعت و فسحت ممالک محروسه و مشغولی بسایر اشغال
ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان برحسب دلخواه صورت انجام نیافته بود و درین ایام خجسته

آغاز فرخنده فرجام شوق زیارت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ مطهرهٔ رضیهٔ رضویه علی ساکنها الف الف
سلام وتحیه سلسله جنبان گشته الویهٔ دولت واعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه وجلال
بقصد احراز این سعادت در حرکت آمد که هم دیدهٔ شوق را کحل الجواهر خاک آن آستان عرش نشان
نور وضیا بر فزاید و هم غنچهٔ آمال ساکنان آن دیار را از هبوب نسیم عنایت شامله بر وجه دلخواه گشایش
بنابر قرب جوار و تاسیس مبانی ایتلاف واتحاد آبا و اجداد عالی تبار والا مقدار بر ذمت همت
حق شناس واجب ولازم شود که استعلام احوال آن متکی اریکهٔ سلطنت عظمی جالس سریر دارا
کبری نموده در تشیید مبانی خلت وصداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنا می گردد اساس
تحقیق اعتقاد و تاسی بسنت سنیهٔ سلاطین سلف و روابط دوستی آبای خلف از مستقر صفات مستحسنات بود
شاید تجلی ذات ستوده صفات آن بادشاه والا تبار بر نور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز
خاطر بود در اجب گردید و یکی از جمله صفات خجسته و اطوار پسندیده آن مجمع مراسم صاحبقرانی که
مجموع همگنان محسود خاطر پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان و تفویض ملک بلخ وسایر
محال ترکستانست که با آنکه آن ملک و لشکر با رکاب تحت متعلقه در حیطهٔ تصرف و تسخیر جنود مسعود
در آمده بنابر رعایت سلطنت پناه مشار الیه در اطفای نوایر فتنه و فساد از مطلب عظمی بر تنبیه و
همت والا برخاسته آن ملک وسیع را به سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبدة الاقران الاماثل
شاه قلی بیک ولد مقصود بیک ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان مراسم سفارتست روانهٔ محفل
والا و محفل معلی فرمودیم که بندی از مراتب دوستی و یکتادلی که پیش نهاد باطن صدق طینت است
زبانی گذارش دهد و سلسله جنبان معالات و مصافات قدیم که از بدو طلوع ظهور این دو دولت عظمی
مانند خورشید و ماه جهان آرای به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها گشته اند گردد چون حجب
مغایرت و شق منافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه منعدم گردیده به جهت ضبط مبانی
یگانگی مسدود است و درین ولا به همت والا استفاده است ... که مضمون
آن مندرج است مصروف و معطوف و پیوسته مراعات امرات که موجب رفاه حال کافه رعایا و برایا
قطر خیریت اساس بوده مناسب چنان میداند که شطری از مکنونات خاطر در معرض اظهار و اعلام
در آید بر خاطر دریا مقاطر که مطرح اشعه لمعات قدسیت واضح و لایح خواهد بود که همواره

۲۴

دین و احباب اولاد آزاد ساخته باین تقریب پرورش احوال پاکیان خراسان نیز که بسبب بُعد مسافت
از مستقر خلافت از استفاضه انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی
عدالت کامله باشد کرده شود و درحین و رود این دیار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط والتیام آبای
ان عم الاتبار لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکر شیوه ستوده دوستی واتحاد قدیم باشد مجدد
سلسله ارتباط گردد چون مبین و معین است که والیان ممالک مودت رابعد از تشئید قواعد صداقت
والفت وارتفاع حجب مباینت و منافرت در بود و نبود ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث
ست باهم مضائقه نخواهد بود در آن تذکره یکجهتی و یکتا دلی اشعاری بنجو اهسن قلمدار شده بود
مظنون بل متیقن بود که نظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول
بقدم قبول پیش می آید بنا علی هذا با خاصان ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه انجدود گردیده
بعد از ورود و الویه دولت باین ولایت منسوبان آندولت والا از سیر نزهت آبا و اتحاد این دودولت
محکم بنا اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده متصور فاسد آنکه
درمیان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار ست در حجب نافرمانی مختفی
گردیدند و معارضه با این دوست صادق الولا در آئینه اتحاد صورت نافرمانی انولا جاعظیم اللسان
داشت بر ذمت همت فرض گردیده که سپاه نصرت توامان ابناد سیان کروخذلان مشتاق نامزد فرمایند
لهذا حکم نافذ بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدائره احاطه در آورده بمفاتیح جلادت
در گشائیش ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان اند درانذک فرصتی
بمقالید سیف و سنان اقفال درهای انقلاع گردون نمایان از هم گشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار
بران قلاع گردون آثار گروهی از محصورین که در حین محاصره سالک مسالک ادب وادب
بوده از صراط مستقیم حد خود شناسی عدول نموده بودند بکشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات
بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم یقین حاصل از جناب والی است که چون
از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد ولا
مزبور و سائر محال ممالک محروسه متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهد داشت چون خصوص
ابواب گفتگوی حاسدان این التیام ایتلاف ابد توامان بود شاه وردی بیگ را روانه خدمت والا

۲۶

درمودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطرنشان نماید خورشید
سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد

در جواب نامه عبدالعزیز خان نوشته

مرآت بی غبار چهرهٔ حسن مصافات عینک درنمای بدبلاقات گلکر
دوستی و صدمهٔ سحاب نیسان یکتا دلی و مودت اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ سلطنت پناه عبدالعزیز خان
در وقتیکه دو شیزگان حصول آمال بآرایش هر صفت در حجلهٔ اقبال و گلزار فراغبال انجمن افروز
و محفل طراز بود فروغ ورود بخشیده و باغ یگانگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبر آگین گردانید
شرحیکه در باب سلطنت پناه ابوالغازی خان والی اورگنج پیرایهٔ اعلان و اظهار پوشیده بود و چون
سر صرصر غضب هم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیدهٔ قرون او و برادر والا تبار
آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تضییع عمار
و ضیاع سکان آنملک کوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان بتادیب او مامور
گردند در نظر اتقان جلوهٔ عیان نمود در آئینهٔ ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفا و منطبع است
خواهد بود که سلطنت پناه مذکور مدتی در سلک اتباع خواران این دودمان ابد توامان انتظام داشت
و به پیروی استظهار ناظمان این دولت دیر بنیاد به نیل حکومت موروثی آبا و اجداد
استسعاد یافته و از تاریخیکه برقات عنایات کارکنان این دولت براوج حکومت ارتقا
ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام سررشتهٔ نیکو خدمتی ساعی سلوک طریق رضا جوئی امرا
و مراعیت و در کیش مروت آزار و اضرار شخصیکه همواره سر بر خط فرمان و چشم متیقظ بر پاسداری عهود
و پیمان داشته بدون صدور جریمهٔ محظور از قاعدهٔ مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است
لیکن بنا بر مراعات مبانی دوستی آن ناظم مناظیم سلطنت و بانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته
که بی موجبی مکرر او در صدد ایذا و اضرار و جفای ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه
خلایق پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه مومی الیه از ارتکاب امثال امور ممنوع مستقبله
سازد و یقین حاصل است که بعد از ورود منهی دیگر پا از دائرهٔ
خود رای بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان
ضبط عنان کمیت خاطر از ارادهای چنان خواهد نمود احتیاج بتعیین تعزیره و یار

29

باوجود شوریدگی خیال و تحیر بارده صاف و طبع والای تحیر باندوده بمقتضای حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین فریفته لاف و گزاف تواند شد

اموال مرحوم بندگی گوش ملیکتوس که زبان خامه با سترجاع آن گویا شده بود مصحوب ملازمان سفر کردن ملکسلفا من حیث لا یشذ منه شیء من الاشیاء ارسال شد چون بجهت

ازادای حقوق حضرت یزدان خدمات بیکران ایرات مواریث اولاد ایشان مستحقین اموال مذکوره کما فرض الله بوده مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام و سمند حصول

مرام خوش عنان در مضمار بی انتهای عمر دوام در جولان باد نامه که بابو الغازی

خان والی اورگنج نوشته شد پیوسته کوکب مطالب آخر

مآرب ابو الغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و

وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنا بر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین

کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام

چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی است و

موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا همی باشد و مدتی بود که از کماهی احوال

و اوضاع سلطنت پناه اطلاع حاصل نشده لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از نسیم عنایات

حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدائق کامجوئی و کامیابی از تنسیم الطاف

الهی متبسم است بجهت استعلام این امر و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت

و مصافات شده و چنانچه در کیش وداد و ایتلاف انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظر است

معموری سرای اخرویه ایشان نیز در آئینه ضمیر منیر جلوه گر چون مکرر مسامع بارگاه

جاه و جلال رسید که آن سلاله سلسله چنگیز خانی بکرات در صدد نهب و یغمای سکان دیار

ماوراء النهر که از سکان والی و رایات اهالی آن ولایت امری که داعی برین حرکت

صادر شده باشد در آمدند بدون صید و تحلیل احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی

رب غفور و بار خدا است و مواخذه یوم النشور می گردد و بمقتضای طینت حضرت رحمت

که مومن و مشرک در درگاه خداوندگاری آنحضرت یکسانند بناء حال افراد ناس

در نظر والای خدا شناس بلیه تساوی دارد و معهذا مدتی شد که والی والا قدر آن
ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی والفت است لازم بود که به اظهار امری
که در حقیقت خیر نشائین آن عالی جاه در ضمن آن مندرج و رفاه حال خانشین
در تحت آن مندمج است مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار بال مستی پریشان احوال
بغیر از ناخوشنودی حضرت رب متعال و وبال مثمر و منتج اثری نمیگردد و یقین حاصل
است که بعد از تعمق و اذعان این مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آن عالیجاه
مرضیة السجیات است مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق است خواهند
بود همواره سمند دولت در زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مارب نگین باد جواب

نامه عبد العزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و موالات

و بوستان مودت الفت و مصافات اعنی نامه صداقت ختامه عبد العزیز خان که سیراب از چشمه سار مودت
و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد است در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان بکام جان
و بر هفت شاهد مطلب در آغوش تمام بود نکهت یگانگی و یکتا دلی بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور
و خاطر فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از هار مبتهج و مسرور گردانید چون در کیش صداقت و نظر
دقت جوهر نگین الفت پسندیده و دیده دریافت جوهریان دانش و ضمیر فیاض بینش بنیاد
همواره مطمح نظر حق بین و مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر مسعود و نسبت
با صناف امم بر وجه اتم کرده شود و نقد کامل عیار این معنی عامحک قبول طبع معلی رسید سوسه سلسله
جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخایر داشته باشند بموقف ابلاغ
رسانند که کارکنان دولت ابد مدت دوران عدت بانجام آن مأمور گردند نامه که

بعبد العزیز خان نوشته

از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان موالید را حال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال و التیام و اجتماع منتظم است ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و دولت عدالت و شوکت پناه شهامت و بسالت جلالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه و الا جاه زیبنده مسند بلند پایه چنگیز خانی طراز نده تخت رفیع الارکان قاآنی عبد العزیز خان از تشتت و تفرق مصون کلها

۳۰

کامجوئی آن سلطان عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلافات اضداد محروس و مامون باد بعد
از طی بساط اظهار یکتادلی و مودت بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان
رموز آفرینش و تماشائیان لوحه دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطلب کلی سلاطین
معدلت آئین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و غرس نهال یکانکی و الفت
آنست که کافه جمهور و ساکنان ثغور و ران بنیان رفیع الشان از تابش آفتاب حوادث
استظلال نموده از اثمار آن دوحه اطمینان لذت یاب کام ستان باشند و ازان روز که
تار و پود بنیان صدق نشان رسولان طرفین و ایلچیان جانبین نسیج مسالمت و مودت
و پرند مصالحت و محبت نقوش اتمام پذیرفته تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آن والا شان
بلند مکان بعضی امور که منافی و مناقض صداقت باشد بمنصه ظهور رسیده نواب همایون ما
نظر بر رعایت این امر اهم کرده حرکات آن گروه خسران پژوه را مقرون بعفو و اغماض فرموده
عساکر نصرت مآثر با وجود نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سایر
بلاد رخصت تلافی و تدارک نیافته اند درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت
و شوکت پناه سبحان قلی خان از وخامت عاقبت نیندیشیده بفحوای العادة کالطبیعة الثانیة
دست غارت و یغما بدواب و اغنام جمعی از فقرا دجنه دراز نموده پا از حد مراعات
دوستی بیرون نهاده اند چون بیقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع
و آگاهی آن والا جاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصه
اعلام و اظهار رسد که اگر آن گروه بی پیر و پا بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه
موهی الیه ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه آن گروه در آید من بعد
ایشان را بنوعی ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه معالی
الالقاب ازین معنی مطلع بوده بفرمان آن گروه دون جناب مالک رقاب متقاعد نشود و یا متفقین
نفرموده سلطنت پناه مزبور عمل نماید لشکر نصرت اثر بتدارک و تلافی که بطریق دزدی
و راهزنی نخواهد بود مامور گردد و تا انوا الامکان جلی الشان این معنی را منافی دوستی
یکانگی ندانسته موکد مودت و مشید بنای استوار نکبتا و سلی مستنا شده

۳۱

باقی حالات رجوع به تقریر فلان است اعتماد خواهند نمود نامه که به عبد العزیز خان نوشته شد چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت

طراز نگار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یکانگی مستأصل ریشه خار

وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که رنگ افزای

بدیعه بانی در ریاض خلوت دوستان را تا اینجا برمیآست مصحوب عمدة الاماثل و زبدة

الاشباه فارس مضمار سخندانی یکتاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی حسن یوبه حاجی میرآخور

در حینیکه ابواب فیوضات بهار از ریاحین ازهار بر روی روزگار گشاده و بساط فروردین

صلای عام بمیگساران لاله و گل سواده و اسباب حصول مرام اماده بود از ورود مسعود

چهره گشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشوقتی

شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که به رهنمائی گمکرده راهی مسالک طریق نکال بوده

از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم جنود اوزبکیه رقم زده قلم معالی شیم

بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا مدارج سلطنت آن ممتاز نشئه ستوده بود باعث

ابتهاج لاتناهی و مسرت لا تعد و لا تحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کفر و نفاق

ضیای صبح نخستین زیاده بر یک نفس نخواهد بود و چراغ اقبال ندی و شبکی خصم بدنهاد از باد

وفاق امداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب تهنیت نصب کابل

بر بازوی خامه صادق البیان شده بود و تحقیق نص تصدیق آن دعا فست که تخم بر مند سخن سلالهم

که سطر به سطر از کلام الملوک ملوک الکلام است از ابیاری سحاب لقاء عهود سرسبز و ریان خواهند گردید

ملائم شیوه اتحاد مناسب شیمه وداد آنکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده با اعلام فتوحات تازه

و ترقیات بی اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردند همیشه گلشن دولت و اقبال بهار و نگار

حصول مقاصد سرسبز و شاداب باد نامه که به ابو الغازی خان والی اورگنج

نوشته شده نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازی خان که مشتمل بر فتح

مبین و نگونساری کفره فجره قلماق بیدین رقم زده خامه موالات ختامه شده بود در ساعتی

مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال سرسبز گلزار

اما لی راز بود مصحوب فلان فیض ورود ارزانی داشته چون مبنی از خذلان اعدای آن
دولت مرصوصة البنا و مبنی بر ترصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت انجام
گردید بنا بر شیوه مراعات ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام آن سلطنت پناه اعلی نومناسبت
باین دودمان والا پیوسته همت والا نهمت بر آن مصروفست که از ابتدا سلسله جهانگیر جاویدانی از
تسلط و فیروزی و فتح مندی آن دولت والا از دولت و تیره روزی نصیب باد و ثبات سته شیوه
اتحاد و ملایم شیمه کریمه وداد آنکه همواره با اعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده
فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لا یزال کواکب اقبال بر افق کمال باد نامه که به

قطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان ریاض الفت و وداد و ثمره فرخنده اثر یکتا دلی و اتحاد یعنی صحیفه مودت طراز و معاوضه صدق انجام
مخالصت اغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه
عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت
و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایت الملک الاعلا بالسلطنة و الجلالة
و العدالة و الشوکة و الابهة و النصفة و المعروف الاقبال سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم
و مصدر اطوار عهد قدیم است در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کام مرا در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز
دعا و شاهد کامیابی و مطلب در حجله آرایی بزم دولت روز افزون دلکش ترین صورت جلوه
نما بود نشر شمیم الفت و یکجهتی نموده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش طبع محبت قرین گردید و از
مضمون عبارات دوستی آیات کام خواهش را شهد آلود روابط و التیام گردانید انچه از حالات
احوال فرخنده مآل بدعهدی و ناسپاسی عمال والی هندوستان و انتزاع روضة الاوضاع
او پیرایه ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب آمده جلوه
ظهور نمود مقتضی اطوار خیر خواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در
هنگامیکه آنگروه بدعهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان آمده است
پرده از رخسار قول و قرار نهاد خود برمی داشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام بتقدیم
مراتب دولتخواهی و محرک سلسله روابط قدیم شاهنشاهی ساخته بنیروی اتحاد و اعانت

۳۳

اولیای دولت فیروزی آیت نوایر فساد و عناد آن گروه مخذول العاقبة که البغض و عداوت شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند شکفته بخشیدی تا اثر معاندت و موالفت منسوبان دودمان الابرار عالمیان ظهور یافته دست جرأت و پای جسارت معاندان کشیده و بریده میگردید باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب معاونت و معاضدت بمیامن الطاف سبحانی بر حسب مرام آماده و موقوف باشد و بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات درجات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مطمئن خاطر باشند که عنقریب بالنصرت دولت فیروزی قرین باشد کامیابی و مطلب و امانی همنشین خواهد بود و درین ایام که اساس دودمان گورکانی در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البیان از سیلاب حوادث در انقلاب و زوال است مناسب غیرت دینداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری نمینماید که با صدر نشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز بآن ممهد قواعد آداب ثانی نگارش یافته برسم و آئینیکه آبای عظام و الا مقام عمل نموده و نمیشود درخصیه و حسن یکجهتی و اتفاق بجدی و وضعی مسلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان از کمال رعب و هراس حاصل و راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام دریں نام و ننگ میر اعادی بدفرجام کوشیده بمشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه آمال و ساحت اقبال را ضیا و صفا بخشند و از انجا که شمائل اخلاص و اوضاع آن زبده محبان عقیدت کیش با وجود بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین اشرف را بانتظام اسباب کامرانی و دوام سلطنت و جهانبانی باعلی مراتب تصور نموده در طی تحصیل مطالب آنچه شایسته اعلام دانند بر صفحه اظهار درآورند که در هر باب شرائط معاونت بمنصه ظهور رسد و بوثوق جهت تشیید مبانی الفت و وداد بنده زاده قدیم میرزا محمد شفیع کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب انجام فرمودیم که در خلوتسرای حضور نشر روایح گلزار محبت و وداد نموده بعد از ادراک چگونگی حالات مکنونات خاطر که حواله باعتماد و درایت گفتاری اوست مراجعت نموده بشرف دستبوس آن عالیمنزلت خاطر مهر اثر قرین انبساط گرداند مشار الیه انبار توجه ضمیر انور بدر یابد و استفسار احوال گرامی بزودی رخصت انصراف داده مرغوبات و مخزونات خاطر شریف را بلباس شایسته انها و اعلام اهند پوشید که بعون عنایات الهی کارگزاران دولت

۳۴

دولت ابد مقرون شرف حصول بخشند گلهای آمال از نسیم تاییدات شگفته و خندان و ریاض کامرانی
سرسبز و ریان باد و نامه که به پادشاه بیجاپور نوشته تا گلهای عنبر شمیم حدائق وداد و ریاحین
مودت از نسیم بساتین الفت و اتحاد در بهارستان یکجهتی و التیام رایحه بخش مشام دوستان و شاخسار
بخت بلند و نهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت
و بسالت انتما عالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامکار خلاصه خاندان خواقین نامدار زیب سریر سلطنت
جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بعواطف الملک الاله ادام الله اقباله و بناله
در گلشن سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال
تاییدات عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق اظهار محبت بی پایان بر لوح ابلاغ جلوه
می‌یابد که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبای عالی مقام این دودمان
عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق انیق دینداری و کمال حسن عقیدت و
اخلاصمندی بشرف ولای عقده کشای خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل و اعتصام
باذیال فیروزی اشتمال دولت و اقبال ابدی الاتصال این دودمان که در حقیقت منسوب
برتری و علوشان و ملجاء امیدگاه اعاظم سلاطین الامکانست استوار ساخته بزلال
رعایت اولیای دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرماندهی گلچین مراد و بمساعدت بخت
این آستان خلافت مکان مطلب روا و کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یک از آن
مسافران عالم قدس بدوام خلوص عقیدت و اخلاصمندی محکم و بنیان مودت شان باستحکام
اسباب آمیزش و التیام دائمی مشید و محکم میبود و همچنین فیما بین آن دو سلسله رفیعه نیز شیوه
وفاق و طریق یکجهتی و حسن اتفاق بحدی مسلوک و مرعی میباشد که یاجوج فتنه را در عرصه ممالک
از ایشان خیال مرور و عبور محال و خصم بداندیش ایران نسبت مستطاب اندیشه تسلط و اقتدار
بحاصل چون نقش بر آب میبود با وجود ظهور و شیوع این معانی حقیقت طراز بعضی کجاندیشان
عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده مسالک یگانگی
اتحاد و یگانگی میبود و ابواب رسل و رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایا
عقیدت و یکتادلی قدیم غبار آلود مغایرت بیگانه نفسی در نظر عالمیان جلوه ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت را

۳۵

بهار ربیع المعتاد رنیت لازم دانست که با رسال این تذکره دوستی محرک سلسله یکجهتی گردیده استعلام ذات مرضیه الصفات استحبابات نماید و قدری از شراب لعلی که قفل دلها را کلید یاقوت و روح را اکسیر جان قوت است چراغ راه یگانگی نموده بعد از تر دماغی ازین صاف میکده یگانگی با ظهار نشاط کامی مزاج که باده بی خمار مخموران محفل دوریست دماغ آشنائی را نشاط بخش مسرت بی اندازه خواهند ساخت

نامه که بسلطان مراد بخش نوشته

تازه گلبرگ بهارستان دوستی مواخات نسیم بوستان حسن ملاقات بلبل بستان طراز صداقت و مودت طوطی مرات صفای محبت و صدق یکتاوالا و نامه معلی دروقتیکه شواهد مرام عرائس کام در خلوتسرای حصول و حجال قرب وصول از پرده عفت ناآراسته بپیرایه تجرد فرزده ذات در کار زند نهفته باشند بهار گلشن حسن شمع انجمن فیض در ورود ارزانی داشته روائح خلت در حاشنی حلاوت و رابطه اخوت یکتادلی و محبت و ادای سخنان لاویه صداقت مشام دوستی و ذائقه یکجهتی و سامعه گوش بر آواز پی اعنبر آمود شکر اندود و مجمع سرود گردانید انوار نشاط گونج اثمار آبدار مطالبت در اهتراز آمد و غنچه دل محبت منزل که از آرایش نوبهار یکدلی ست شکفتن آغاز نهاد و حال صحیفه وداد و رقیمه اتحاد باینکه شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عزت وجود اغیار معرا و از غش نامحرمان مخدرات راز مصفا بود و ودائع رموز یکشنبه را که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت داری جمع اهرز و اهر اسرار شده بود بموقف عرض رسانید و بدحامل سخنان مودت اساس شد که در بزم ایتلاف و اتحاد گزارش دهد

نامه که بابوالغازیخان نوشته

روائح بوستان حسن عقیدت اخلاص و شمائم بهارستان یکجهتی و اختصاص یعنی نامه مخالصت نشان صداقت عنوان ابوالغازی خان در حینیکه ابواب بیت المعمور کامیابی و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهره آمانی و آمال گشوده و شاهد مطالب و مآرب در مرآت حصول چهره وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناس و مطرح اشعه دریافت خاطر قدس اقتباس گردید مقوقیکه از روی یکجهتی و دولتخواهی زبان خامه عنبرین شمامه مشروحا بادای آن ناطق گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی دران ابواب توجه که مقرون بصلاح دولت روزافزون سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت بنا و ایستادگان بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان تقدیم خواهند رسانید گزارش

٣٩

بعضی سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعهدهٔ تقریر فلان شده اعتما و نموده انچه بسلطنت
شوکت پناه عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص ذخائر رسد بنویسند یا با و بگویند تا بوسیلهٔ
مقاطر خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال و حصول موجبات جاه و جلال
دانسته مطالب و مآربیکه داشته باشند مصروف صدارند که صورت حصول و پیرایهٔ قبول یابد
و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد فتحنامهٔ قلعهٔ قندهار چون سلطان والملک
ایجاد و تکوین و شهریار عرصهٔ فسیح الفضای ظهور و شین پیوسته نواب همایون ما را باین حضرت
و مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصة الماء و الطین که مشکوة چراغ این دو
ضیا و معدن این گوهر عالم آرا است بمقتضای آیهٔ کریمهٔ و ایده بجنود لم تروها بسپاه آسمانی
مسعود و نهانی مظاهرت و معاضدت می فرمایند لهذا از بدو جلوس اقدس اورنگ سلطنت
و خلافت کبری که حدیقهٔ همیشه بهار ایران با آب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر ادوات
فتوحات عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام نصرت فرجام ما بار آمده و رؤس اعادی چون
ای رسیده پیش از جلوهٔ کمیت باد رفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان که اراده
[illegible] برین شمع ابد فروغ بوده پروانه وار خرمن هستی با آتش نیستی سوخته و نهال زندگی
موت شعار مانند خار از شرار [illegible] خاطر خود افروخته مبین این حال و مقوی این مقال که
ریت او ان [illegible] جفا به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردیده است که
لان توانان هندوستان از تاریخیکه نواب همایون ما ابواب مغلقهٔ قلعهٔ قندهار را بمفاتیح سیوف
ن کشا باز نموده مضطرب وار در فکر تلافی و اندیشهٔ تدارک بوده و قبل ازین نیز اورنگ
ب و لد رشید و سعد الله خان اعتماد الدوله خود را با جمعی کثیر و جمعی غفیر و فیلان کوه پیکر
به استرداد قندهار فرستاده بی نیل مقصود و بکمال رسوائی و فضیحت مراجعت نموده
هر بار به نیل این خیال محال اورنگ زیب و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و
پرخروش و مبارزان آهن پوش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سایر اولاد خود
ه بجان [illegible] و در سگالش این امر ساعی بوده و چون بعد از رفتن جهانکه رسوائی جهانیان
انگشت نمای پیر و جوان شده بوده بود مجدداً [illegible] این آرزو تا باتش نیز [illegible]

بعد از آنکه والی هندوستان دو نوبت در مقام استمداد و دار القرار قندهار در آمده بی نیل مقصود
ذیل بد نامی بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده بود و تکلیف
خشک مغزی و پریشان دماغی که در وی بسته بید را دیگر باره هوس ابلهی نموده دارا شکوه
ولیعهد خود را که از سائر اولاد بزعم آن پادشاه حسرت دستگاه امتیاز دارد با کثرتی تمام و عدتی
مالا کلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب صواب قندهار فرستاده جالب
و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت خجالتی چندان در نظر نکته دانان غریب و بعید
نمود که بفحوای من جرب المجرب حلت به الندامة از کار خود متنبه نگردیده
دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آمد فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف اکناف
ولایات محروسه سکنی دارند نشده بود و ابلهی را فوز عظیم شمرده در بردن نقب و جر و سیبه سائر لوازم
قلعه گیری سعی بلیغ نمود دقیقه فوت و فرو گذاشت ننمودند چون گوشمال آن قوم نادان که در
مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر ذمه همت شاهانه فرض عین بل عین فرض بود وقت ان
بیگ و حاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که برسم
بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدائره احاطه در آورده و سبل
و مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپهسالار نیز با سائر عساکر که
پر جوش روانه شده اگر محض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار ننموده
باشند بصیقل تیغ درخشان زنگزدای وجود آن ظلمت سرشتان گردند و رایات نصرت
انتظام نیز تا بلده طیبه بسطام در حرکت آمده آن تیره بختان بد مآل بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر
خصم افکن عدو مال شش ماه متوالی در بردن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند
ذو الفقار خان بیگلربیگی و سائر غازیان ظفر نشان و مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان
هر روزه بر سر سیبه ایشان ریخته جمعی کثیر جمی غفیر از آن سیاه قلبان را آواره دیار عدم ساخته
و تا مدت شش ماه که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بسرحد
و در پای قلعه بیحد و پایان جمعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول بیکاری بودند بعد از
اصغای خبر نزدیک شدن لشکر قیامت اثر بجمعیت تمام یورش نموده از طلوع مهر تا زمان

شمع بزم فلک چهارم برلگن بسط السما نایرهٔ جدال و قتال اشتعال یافت تا آنکه قریب بیست هزار
نفر از آن مدبران طعمهٔ ثعابین تعب و افاعی تفنگ و نهنگان تیغهای آبدار سحر کردار گردیدند و باقی ما
و خجلت بیزار از ننگ و نام بار ادبار بر مطایای رسوائی بسته بشیوهٔ سخت و رسم سابق آوارهٔ
دشت فرار گشتند و نظر علیخان و قنان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول
نموده جمعی کثیر از آن بدعاقبتان را طعمهٔ تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار نمودند و زنجیر فیل
آورده آن قوم ثعالب خدیعت آوارهٔ صحاری فرار و ادبار نمودند لله الحمد و المنة که مجدداً فتحی
چنین مبین قرین حال اولیای دولت و دین گردید نوای کوس بلندی قدر والا بمسامع سکان
صوامع گردون رسید چون بر مضمون رقیم اشرف مطلع گردد بمژدهٔ این فتح مبین بجای
شکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید فتح نامه
استیصال غنیم سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه و مرحمت بینهایت خسروانه
مستوثق و امیدوار و مستظهر و مشمول بوده بداند که از روزیکه رخش قضا توسن دولت را
رام نوبت همایون ما نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال ما گشوده پیوسته
شاهد مقصود در آغوش حصول و حصول مقاصد ثمر شجرهٔ حال یافته ما بوده است از آغاز ابتسام
صبح دولت اهتزاز روایح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او معطر گشته و
دماغ جهانی از شمائم آن مشکین است همواره گلستان همیشه بهار نصرت از نفحات غنائم فتوحات
الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید بانتشار مضمون بلاغت مشحون وَمَا
النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ بلند آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان
مرآت صافی بشغل افنا و اعدام خود گرفتار و از مکائد خود در آزار اند درینوقت که مقالید
سیوف درخشان غازیان ظفر نشان بفحوای اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُوْرِثُهَا مَنْ یَّشَاۤءُ مِنْ عِبَادِهٖ
از کشایش ابواب مغلقهٔ قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و سائر حصون و قلاع
آنحدود که هر یک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات میزد فراغت
حاصل نموده دار السلطنه هرات مقر رایات جاه و جلال گردید و والی هندوستان که با تیره بختی
و سیاه روزی توام بود از صفای ضمیر در قبلهٔ اندیشهٔ ناتمام خود گشته بخیال محال و تصور فاسد که

لازم شناخته فرمان همایون مظفر لوا شد اورنگ زیب بلند رشید خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان

دکنی و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان و اله قلیخان با عددی تمام و لشکری مالا کلام بقصد استرداد

دار القرار مزبور روانه گردانید و چون درحین ورود الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنه

مزبور حکم بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هریک از امرا را با سپاه خود مقرر فرموده بودیم که بیکی

از ییلاقات که وفا بجمعیت مردم ایشان تواند نمود رفته به نشیمن و اب و دار آراستگی اسباب خود

اشتغال نمایند تا حین جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه باشند خیل قریب باب که بر سر

هجوم آرند احاطه قلعه دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را با دوازده هزار

نفر روانه بست گردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که من اوله الی آخره

چهار ماه امتداد داشت در بیرون جر دلفب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه

گیری قیام نموده بذل جهد مینمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی در دار القرار

قندهار پای ثبات و قرار فشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آنگروه خسران

پژوه فرستاده خرمن حیات آن تیره کوکبان را بآتش تیغ درخشان بباد فنا میداد

و بضرب توپهای صاعقه بار و زخم شرار شهاب آثار که زمین از خروش ایشان متزلزل

و جبال از صدمات شان در تحول و تبدل بود بمضمون صدق مشحون فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ در منازل و مضاجع كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ

مشغول خواب ابد میگردانید تا آنکه سپاه نصرت شعار و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی

باشی و قوللر آقاسی بجمعیت و آراستگی که خورشید را از کثرت و ازدحام تابیدن بر کره زمین

نمیگذاشت و دیده خرد خرده بین از ملاحظه آن سپاه بیکران این ابیات مشغول بود

مثنوی

گرفته باقبال صاحبقران *** زمین را سپاه آسمان را سنان *** از آن لشکر و نیزه و تیر بود ***

جهان نیستانی پر از شیر بود *** بدفع و رفع آن جماعت بعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که

میرآخور باشی و نظرعلیخان سرگروه جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود رایات

منصوره جمعی از سیه بختان صهبای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده باموال

رعایا دست درازی نموده باشند در تقصیر ایشان تقصیر ننمایند و مقرر

الیخاقان مشار الیه و نظر علیخان مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان تهور نموده تحمل
ایلغار روانه شده در حوالی کرشک با نجف خان و اله قلیخان قباد خان که با موازی سه هزار
بتاخت زمین داور رفته با غنائم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات
ثبات و قرار القوم را خراب و ویران نموده قلیچ خان بعد از وقوع اینچنین فتحی مبین مجال توقف
ندیده سالک طریق هزیمت گردید و امیر آخورباشی و نظر علیخان با شعله که پیوسته گلگون
خوشعنان از دنبال خان با جولان سیاره قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب
و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه با اردو خان
جماعت ریخته بسیاری از آن قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود و امر
عساکر نصرت فرجام اورنگ زیب بگمان آنکه شاید جبران نقصان تواند نمود رستم خان دکنی
و قلیچ خان سایر امرای خود را که بمزید جرأت امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال
مجادله و مقاتله جنود مسعود مقرر نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف
بهادران صف شکن و دلیران هژبر افگن که روز هیجا را بر وصل شاهدان عنا ترجیح میدهند
از آستین جلادت بر آورده بر آن قوم بی وجود حمله آور گردیدند و بمضمون صدق انتمای فال
عَسٰی رَبُّکُمْ اَنْ یُّهْلِکَ عَدُوَّکُمْ وَیَسْتَخْلِفَکُمْ فِی الْاَرْضِ فَیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُوْنَ
صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیدند رستم خان و قلیچ خان سایر خوانین آنکه
اجل بلع کرده تاب صدمه شاهین تیز چنگال نیاورده و ببال عجز و اضطرار در پرواز آید
داخل اردوی اورنگ زیب شدند و اورنگ زیب از ملاحظه آن حال دغدغه باندیشه شامت
و سوء مآل افتاده مخلصی بجز از شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده کل
و عساکر خائب و خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بمضمون جَاءَ الْحَقُّ
وَزَهَقَ الْبَاطِلُ بتاریخ هشتم شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردید چون
مضمون رقم اشرف مطلع گردید سجدات شکر بتقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گردید

رقمیکه بدولت خان در ایام محاصره قندهار نوشته

شده آنکه ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه ذات

بر بروج چرخ اخضر را زنگ هستی ریخته و از لیل و نهار در پرده و لخت برین حصار استوار آویخته

مفتاح ابواب مغلقه این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح

الفضای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه کشایش

دریچه ماه بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده دوران دوربین اید صدق انشق شاهد است و روشن

و برتافتن قفل آفتاب از باب فتح سر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر برین عادت

سند الحمد لله که این مفتاح جهانگشایی از آبای عظام و اسلاف کرام دست بدست

کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدایق آمال ما بابیاری سحاب الطاف

از آغاز طلوع نیر اقبال تبسم نسیم جاه و جلال الواب مرام بر چهره بخت ظفر فرجام ما

گیری و جهان ستانی ما بر عالم در آراست و با وجود نیروی سر پنجه شاهنشاهی و قوت بازوی

سلیمانی بسته همت والا نهمت معلای ما بمقتضای عدالت کافه و مروت شامله بر آن مقرر

که مور ضعیفی بغفلت بی سپر مراکب مواکب سعود و جنود نا محدود نشده تحت بر شحات زلال نصایح

و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایه انتباه و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام

امان بروی آشنا و بیگانه گشائیم که هر کسی براه تماشا دیده بیدار خود را از پای من جهانبانان سیاند

از اصطدام حلول و تعرض خواری و ذیل مصون و محروس مانند و اگر باغوای تیره بختی

از این سعادت محروم ماند اسیر سرپنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردد

پیشگان را زبان عیش و سرور و ظلم اندوزان را ظلمت شب دیجور است امان اعمال

و مجال نباشد لهذا در حینیکه ابواب دولت اعلام فتح و نصرت بد نیوت حرکت سپاه

بست اکه کواکب اقبال نشان از ظلمات جهل مرکب در محاق بود بمجبس ضا حوی غائب

حال خلایق از زور بازوی شوکت و چیره دستی جنود فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و آنگروه خذلان

پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را پرده دیده آگاهی و قفل زبان عجز اندودی

خود ساخته فرمان اجب الاذعان تلقی بقبول ننمودند تا آنکه بمقتضای قواعد سلطنت

و خلافت کبری حکمی از جنود مسعود را بهدم آن بنیان و افنا و اعدام آن کم گشتگان

غوایت و عصیان نامزد فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان معلی

است مشروحا تقریر مینماید ابواب انحصار تو بر تو عالیه سیوف درخشان سپاه چنگیز بازو و دست تسلط
لشکر قیامت اثر بر القوم بسبب و پا در از گردیده بنیان جو و صغیر و کبیر جوانان پیر این سیل بی امان
ویران و کاخ جرات و جسارت پر دلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار واندار شیوه
این دودمان والا و سلسله معلی است اقتفا به آثار اسلاف الکرام بر ذمه همت فرض و فرض
عین میدانیم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال ابره
آگاهی فرمائیم که اگر گوش هوش باصغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کار بموری منجر
گشته عساکر منصور بفحوای ان جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج باره قلعه حصانماید از در اطاعت
و انقیاد در آید باز آثار اطاعت پیشگی و خدمتگاری آن ایالت پناه را با فسر انجاح
مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده هر گاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان
در سر و پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد تفویض حکومت محلی از محال الک
محروسه که صاحب صوبه آن محسود امثال و اقران از امرای ایران و هندوستان تواند بود
ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تحفه
مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کار آگاهان و انش
و درست اندیشان نیکو روشن ظاهر و هویداست که قولنا بس ظفر تلاش از گشته شدن مجابار
پروائی نیست و مرجع اعلام ابر ظفر مشمول نتایدان چینی تا در انجه و باد دشمن ابر بخت
بهار تسخیر هند و مهذا و فور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن خیال
اندیشان متعسر و احاطه تعداد آن بدستیاری اعداد الاتنای متعذر است و عدد و وی چند که بمعاند
ایشان در دست این حصار و دیوار استظهار دارد و در برابر سپاه ایران این نسبت قطره بدریا
بخورشید جهان آرا است و شرح فتح قلعه مبارک ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان
و استخلاص آن ملک بپذیر از ابادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاهیان از نزد
اندر سامع صغیر و کبیر و پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیداست که این تیره خاک را که بنیاد آن چند روز
پای ثبات و قرار افشرده اند در پیش حملات این جیش منصور که با صدمات امواج کار
شورش سیلاب بهار و هم مساهمت و اظهار مساوات میزند یارای مقاومت و یارای قرار

46

زنخ عقرب بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی الشماسستی خانه براندازی جرأت
سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان برکف مترصد فرمان اند وصدمات
توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان
وبروج قلعه مانند بروج چرخ اخضر در دوران است از هم ریخته وپاشیده آفتاب
آمال از افق سعادت واقبال طالع ولامع خواهد گردید لهذا باید که طرفین اطاعت وعصیان
وقوع سود ونقصان آن را ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را به مأمن عافیت
خوا بدر سانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا
بأسنا تخم عجز واستغاثه بی ثمر ونفیر ندامت وحسرت بی اثر خواهد بود

قسمی بنقل سلطان از حکام روم نوشته شده

انکه چون بفحوای
صدق انتمای کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته بر ذمه همت پادشاهان الاشان سلاطین
عدالت توامان واجب ولازم وفرض ومتحتم است که رعایت احوال رعایا وزیردستان
ومعاضدت ومظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که بسبب تیقظ وبیداری ایشان
رعایا وتجار ومسافرین در مهد امنیت ورحت غنوده زنگ تفرقه از خاطر متردّدین
وسالکین سبیل زدوده بفراغ بال بکسب معاش وسرانجام اسباب انتعاش قیام
نمایند وچون بعضی از انسان صورتان ابلیس سیرت وبشر نمایان شیطان سریرت در لباس آدم
ومردمی باعمال شنیعه کژدمی قیام مینمایند واند وجه سطوت را با نقد حیات از تجار جدا
کرده رشته شیرازه رفاهیت سکان هر دیار از هم میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین فرمانروایان
جانبین که حدیقه پیرایان آمال خلائق وچمن آرایان صفای خلق وخالق اند واجب ولازم است
که اگر باب خودرائی وخودسرائی خار بیگانه مردم آزاری از ریاض همیشه بهار مصالحه سر بالا
کشد باره آمد دست خیراندیشان آن خار را بن افگنده وآن نخل جفا از ریشه برکنده گردد
مبیّن این مدعا وماحصل این معنی آنکه مسموع مسامع جاه وجلال میگردد که بعضی از حکام
متصله بولایات ممالک محروسه پا از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت بعایا
ومتردّدین ومنسوبان دولت ابد قرین سالک طریق تعدی میگردند یکی از جمله آن صنعان باجوج

درخور اکرام مکرم میباشند چنانچه هر جزئی از اجزاء موجودات و هر فردی از افراد کائنات
مرآت تماشای شاهد این مدعا و حجت واضح این متمنی ست از وجد دوام چرخ گردان
چون آفتاب عالمتاب روشن ست که سرگرم این آرزو وازو کردام دریابید ست که
سرشته این حسبت وجود ازین قرار برگروهی که از درگاه عنایت کرم مطلق باعطای گوهر گرانبها
مذهب حق اثنا عشری و فرمانروائی انواع لشکر که عمده عطایا و زبده مزایا بخشنده عطیات
اختصاص یافته باشند رعایت ایمعنی بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن فرض متحتم
است و چنانچه این فرقه والا طبقه معلی مشغول الذمه این دین احب الادیان باشند بر واقفان
رموز عرفان و عارجان معارج ایقان نیز که مذهب بیداری کیش متقیظ و بیداری فرض
عین عین فرض ست که معاضدت حارسان ثغور شریعت و حافظان گوهر ناموس ملت نمایند
ولله الحمد والمنة که نواب کامیاب همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت اقبال عنفوان اهتزاز نهال
جاه و جلال پیوسته بمعاونت و تائید حضرت رحمان خالق زمین آسمان اعاظم امور دین سلوک مسالک
یقین منظور نظر اصابت اثر میباشد و درینوقت که تقویت انتظام و استیصال انکام مسر الفایام مخالف
مطمح نظر والا و مرکوز خاطر معلی است که گاهی نماز جماعت که در حقیقت داعی دین احسن
معدول مومنین ست قیام نماید میباید که چون بر مضمون احب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی
امیدواری روانه درگاه جهان پناه شده بتقدیم این امر شریف راکه در حقیقت استرضای فرما
صورت و معنیست عمده عبادات و خلاصه طاعات و اندر **رقیمکه بجهت خلعت**
محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده آنکه بخشاینده سرایه وجود و کسوت پوش
آراستگان بزم شهود که فلک را از دو لباس اطلس و بهر خورشید را تاج فروغ بر سر است حقیقت
حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر جزئی از اجزای کون
صفات کمال و آئینه پیدائی ذات عدیم المثال خود نموده از ذره تا خورشید جهان او از قطره
انچه مشاهده دیده دریافت بینایان سوز انفس و آفاق که چشم بصیرت شان بکحل الجواهر فیض
گرد و همگی فراخور سرمایه که از انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سرگرم این تکاپو و بی آرام این جستجو
خورشید را لعل و آتش که بعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشانده و ابر بهار را

بمناحت دریافت و عرصهٔ شناخت او رایت رست و رهنمائیت بکلم و کاست از روزیکه نعش
شخص دولت و عراق دارای سلطنت را با نامل حسن تدبیر نواب همایون ما دلوه و بنای صلاح
مزاج فاسد ایام را بر نو شدار وی عدالت ما نهاده پیوسته مکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر معلا است
که جمعیکه کسب کمالات و حسن خدمات را علاوه حق بندگی ابا و اجداد نموده باشند مشمول
عوارف شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد

دیباچه رقم شخصی

چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت و سخا و جامع اسماء خیر اولی و اخری است پیوسته در بحر زخار تفکر و دریای بی انتهای تدبر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل مصارف و دو و دست بیاشد و سیل ایام
در حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدوی
شعار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بمحک امتحان قبول رسیده باشد تعین فرمائیم
که از نتایج سلوک ایشان عایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشد لهذا فلان
تعین فرمودیم

دیباچه رقمی

چون آب سوای ریاض دولت والا وحد لقید همیشه
بهار سلطنت معلی مقتضی آنست که وجه قدمت خدمت در جویبار و نهال بندگی مثمر
سایه گستر بوده غارسان را کام مطلب یا از اثمار آن شیرین حدیقه طرازان انجم
از الوان ازهار و انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را جهت

دیباچه رقمیکه جهت القاب محمد بیک اعتماد الدوله نوشته شده

بر بینایان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نقوش حکمت این نه طباق پوشیده نیست
که شناسا نظر از نهر قاستی و دو آستن پیرایه بر اندا کار بر دیده وری و پیشه صنعت گری
نیست چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام نکنامی
که از عمده آلت و سیاست ابد و استوار و مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر و کار
کنان کارخانه تقدیر است همچنین دریافت و پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار
و خدمت اندوزان درست کردار خاص دیده والای شهریاران فیض مقدار میباشد
بحمد الله که از بدو جلوس بر اورنگ بلند خاقانی و تخت رفیع اساس

۵۳

صاحبقرانی پیوسته آیین شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از تلامذه
بساط قرب فراخور مراتب بخلاع گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون بهمین تشریفات
را برور زمان مع انضراف دوران مراتب و ستر مشامن میت اسم نبیل و ذکر
جمیل است لهذا درین وقت بنا بر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته اعتماد الدوله
محمد بیگ بالقاب لباس القاب عالی جاه مومی الیه را که چسپان قامت قابلیت او
مطرز بطراز مخلص بلا اشتباه و عمده مقربان درگاه فرمودیم مستوفیان دیوان اقلام
واحکام و فرامین مناشیر و عنوانات آنها ثبت و مرقوم سازند و از شائبه تغییر مصون
دانند

دیباچه رقعه میرزا ی وحید الزمانی نوشته

چون منهل عذب عنایت و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم
لب تشنگان حصول آب سبیل مراد و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجت
مندان کفیل است و پیوسته نهال آمال اخلاصمندان ازین ما معین در نشو و نما
و عروق و اغصان آن از شرب این زلال کوثر مثال زمین پیما و آسمان سا میباشد لهذا
رنجی ازین بحر بی پایان قطره از باران این سحاب صرف مزرعه امید فلان گردید
از تاریخ فلان

دیباچه رقعه

انکه حکیم علی الاطلاق و والی الولات باستحقاق
که انسان عین را دو رشیمه مشیمی رموز خوان غوامض صحائف اسرار نمود و طائر نور
نظر را در بیضه بیضی و قفص مشبکی قوت آسمان پروازی و نیروی عرش تازی کرامت
فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع ذیحیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند
اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشته عدالت پادشاهان
ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشیده درین کارگاه قدرت نگارخانه حکمتی
او تار یکجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب در هم تافته است قانون الاهی را
و ملک آرای از رشته احسان سلاطین فرزانه و تار احتیاج بندگان صورت التیام داده
پادشاه کشور بدن و فرمانفرمای معموره تن است اگر نسبت فیض با جزای اعضا فرق قدم
نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسه کالبد از دست اندازی لشکر بیگانه امراض و علل مستأصل

۵۴

میگردد و اگر رفت در دو ب انفاس که غرائش و لشکرهای سلطان دلست دست از کار کشد
تعیش ضایع و مهمل میشود و از ینجاست که فرمانروایان اقلیم صورت که از بدایع معنی اند
همواره در تعمیر باطن بندگان صافی نهاد و اخلاصمندان درست اعتقاد کوشش مینمایند
و لله الحمد که نواب همایون ما را از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته منظور نظر اصابت
اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت مواد و کسب استعداد از آفتاب احسان سحاب
امتنان استفاضات و استفاضه نمایند لهذا فلان را از پرتو احسان سربلند ساخته دیباچه
رقمی نوشتیم که خسروان فرنیشان و رموزخوانان لوح امکان که در دبستان و علم آدم
الاسماء کلها بمنصب خلیفگی سرفرازند بنجوای صدق انتمای من عرف نفسه فقد عرف ربه
ازین کتاب سماوی رموز اسرار میخوانند و غوامض این مشکلات را کشف مینمایند
این دفتر حکمت را علم بامور ضروری حضوری هر آئینه حضور معلومات در دیده تحقیق ضرور
میباشد از قسمت عدل نعمت بتعدیل روح و منبسط بودن آن در اعضای کالبد بیک
نسبت معلوم است که احسان و انعام پادشاهان نظر به کارکنان و بندگان نیز عام میباشد
و از اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت است ظاهر میگردد که ریاست عامه نیروی ضعیف
نوازی تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری بر یک قرار است بیقراری سرگشتگان
مسبوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطرخوانهای این صحیفه قدرتست پیوستگی دست امیدواران
بدامن دولت سلاطین مفهوم است ازین منشور الآداب الهی سلوک تدین باشد هر و سپیدار اختیار
سلطان قلوب به تردد انفاس و جوب پژوهش احوال خدمتگاران مراتب حضرت خسروان
هویداست و لله الحمد و المنة که از بدو جلوس اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای کار بار
عظمت و اجلال همگی همت والانهمت مصروف و معطوف برانست که بندگان این درگاه
بیگاه عموماً و باریافتگان بزم قرب حضور خصوصاً از فواید احسان و انعام محظوظ و بهره‌مند
گردند لهذا بنا بر شفقت شاهانه در باره فلان معزز گردیده دیباچه رقمیکه جهت
وزارت تخصیص نوشته که از روزیکه در دار العبادات امکان معروف و جوانان
بقیام بندگی و سجود اذعان یکتایی ملک منان اشتغال نموده از طوع طوق اطاعت برگردن

55

دارند عادت عدالت عادل مطلق بران جریان یافته که افراد شکستهٔ انسان را برشتهٔ
اطاعت پادشاهان عظیم الشان شیرازهٔ اتحاد بمعنی اعتدال حقیقی که مضاهی وحدت مطلق
است نزدیک کرده اند بنابرین ذمت همت پادشاهان ذوی الاقتدار که سایهٔ ذات و پرتو انوار خورشید
کامل الصفات اند لازم که بجهت مراعات همین در هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را
که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا به نیروی
کاردانی ایشان منتظم و شمل جمعیت شان ملتئم باشد و چون آثار راستی کاروانی از وجنات
احوال فلان واضح و لائح است شمه از عنایات شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده شد
دیباچه رقمی چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است
از اخلاط اربعه عنصریات و اعضای رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان
رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزلهٔ حرارت غریزی که شیرازهٔ ارتباط
اجزای ابدان است مقرر داشته که بمیامن این شکاران قدرت الهی اوضاع عالم امکان را
منتظم و شمل وجود مکونات ملتئم باشد چنانچه قسط حرارت غریزی کبد که در امور بدن و طبیب
بیماران معمورهٔ تن است از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دل بیشتر میباشد همچنین
رعایت و مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز خانوادهٔ حکمت و
فضیلت گشته زبانزدان طبیعت و مزاج و نبض شناس تشخیص تدبیر و علاج شده باشند
و بکار خسروان گردون کمرپاس ملک عموم ناس آیند بر ذمت همت قدرشناس
واجب و لازم و فرض و متحتم است دیباچه رقمی فلان بداند که چون هر
موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما را شکری خاص میباشد
که بدون ادای آن بدان از عهدهٔ شکرگزاری برآمدن متعذر میباشد چنانچه شکر جارحهٔ
زبان عبارت از آنست که پیوسته بمحامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده باجرای
سامعین محامد خالق مظروف و ظرف ازین جدول صوت و حرف چمن عبودیت را نهر
سیراب دارد و شکر ید دست و غنا آنکه فقرا و مساکین را بریزش درهم و دینار درد ایشان
حداتش از خاک مذلت بردارد و همچنین شکر عطیهٔ عظمی و نعمت والای سلطنت جهانبانی

احراز سعادت بندگی می نماید چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار صحت آثار
ذات ستوده صفات کامل البحیات اعلی حضرت بادشاه والاجاه ستاره سپاه می باشد و آن
غلامزاده نیز مدتیست که از شرف درگاه خلایق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده در حین رقم
اشرف رخصت انصراف حاصل نموده روانه شود و توجهات شاهانه مشمول باشد دیباچه رقمی اینکه
از روزیکه دستور دیوان کن فکان و مشیر امور اولو الامر زمان منشور فرمانفرمای خوابها یون از طغرای
غرای جهانبانی موشح ساخته و مفروده نویس دیوان قضا و قدر کامیابی و کامجویی را که جمهر آن عمر
و دوام و جوج تعیش مدام ست باسم ما پرداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معلی آنست که
جمعی از بندگان را که قامت قابلیت شان بطرز کاردانی و سلوک خدمتی مطرز باشد از اکفا
و امثال ایشان برگزیده مین الاقران و الاشباه بارجاع مناصب بلند پایه سربلندی ارزانی داریم
مصداق انتقال صورت احوال خجسته مآل فلانست لهذا از ابتدا فلان رقمی که جهت مهر سوم
خود نوشته چون ارض طیبه غلامی و زمین قابل بندگی خاکساری را خاصیت آنست که
نهال امید غلامان و بندگان در آن خاک مراد بر شحات سحاب عنایات بغایات سرسبز و برومند
میگردد لهذا اشمه از شفقت بغایت شاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال کمترین غلامان ساقی ان لا
نشان مجد طاهر مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان دیباچه رقمی در
باب منصب یساول قاسی گری بوداق سلطان چون نشان حکم اندازی ضمیر
همایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت مقرون آنست که بجهت انتظام اعاظم امور
و انساق کارهای ضرور جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده ابا عن جد در سلک
پاسبان درگاه خلایق پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرافراز باشند تعیین نمائیم لهذا اشمه از شفقت
شاهانه و شمه از عنایت بلانهایت بادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال فلانی فرموده از
ابتدای فلان دیباچه رقمی دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ تو
چون از روزیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق الفعال فعال لما یشاء منشور جهانگشایی نوا
همایون را بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام
که مستحقان نعمت رحمت اند با نعام تمام عدالت شامله ما نوخته پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر

آفتاب تاثیر است که عموم خلایق بفحوای کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالتش از آتش
شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ملهوفین ضعفا کشیده و بساط ظلم
و جور از صفحهٔ روزگار نوردیده باشد و تمشیت این امر اهم سرانجام و وقوع این عزم مصمم موقوف بتعین شخصی است
که بصفت ستوده تمیز و وارسیدگی متصف بوده باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلانست که از
اکتساب صلاحیت انجام خدمت مزبور از وجنات کاردانی او واضح و لایح است لهذا شمهٔ از شفقت شاهانه
بادشاهانه شامل حال و کافل آمال و امانی او رفعت و اقبال پناه مزبور فرموده از ابتدای فلان دیباجه
رقمی درصدارت میرزا مهدی بیگ آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز
ضمیر خورشید نظیر آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار
خلاف و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعهٔ این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد
و حصول این مامول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت و قبضهٔ قدرت
شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و پرهیزکاری و نجابت و صلاح آراسته باشد
و مصداق انتقال صورت احوال فلانست دیباجه رقمی بسر اعلی بیگ آنکه لشکر آرای
سپاه دیار شهود و حافظ ثغور کشور وجود که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی بیمن محافظتش از دست
و تاراج گران فنا مصون و محروس است از روزیکه زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضهٔ قدرت
نواب همایون ما گذاشته مکنون خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال و فارغ البال
بوده بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط بآنست که جمعی
از بندگان ما که بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در سرحدات قطری از اقطار تعین فرمائیم که از روی
آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاه قیام و اقدام نمایند مصداق انتقال صورت احوال فلانست دیباجه
رقمی قاپچی باشیگری ابراهیم بیک که در سر بستان نیت و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب مرحمت
احسان چهار فصل سرسبز و ریانست توقف دارد چندین از گلهای کام و اثمار الوان مرام میوه آباد و
مهیا شکوفه و از چوب خشک میوه حصول مطلب اشد خوش نشینان این جنت خلد عنوان را وقت خوش
که هر برگی را آئینه تماشای حسن بهاری می بینند و در هنگام خواهش بمقتضای اکلها دائم
بالکوره مطلب از شاخسار مامول می چینند بنابرین بر خردمندان دانش پژوه پوشیده نیست که

راکه زاده و پرورده این گلستان باشند اسباب حصول تا چه غایت حاصلست لهذا بنا بر قدامت

خدمت واعتقاد واعتماد نواب همایون ما بر فلان رقمیکه بمیرزا

صدر الدین محمد مستوفی الملک نوشته

که چون روزیکه مستوفی دیوان قضا تُؤتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ فرمانفرمایی انام را در مفروزه خلود دفتر

دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ما [illegible] جمع نموده پرورش احوال کافه برایا را بخوان افضال

وانعام ما حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که جمعی از کار شناسان اکبر به

راستی و درست قلمی محلی بوده خدمت ایشان را با عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال اقران ممتاز

و سرفراز فرمائیم لهذا دیباجه رقمی آنکه ناظر بقعه رفیعه سبع شداد و منظور آمال برایا و عباد و

سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت و قبضه درایت الغ اکامیاب

همایون ما گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که بفحوای

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ رعایت و مراقبت جمعیکه از سلاله خاندان طیبین

طاهرین کرده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران ممتاز و سرفراز

فرمائیم دیباجه رقمی به جمشید خان قولار اقاسی آنکه طلیعت حضرت آفریدگار

و سایگی جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام غلامان شیرازه امور بندگان

بسبب تعیین جمعی از یکجهتان فدویت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسید با نتظام

بوده باشد لهذا از بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید درخشان جهانبانی

و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان خاصه شریفه بعهده جمعیکه

بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده در ینوقت بنا بر حسن خدمات

و بندگی فلان دیباجه رقمی یاغور خان آیشک آقاسی آنکه چون از روزیکه

سحاب مطیر عالمگیر سلطنت و الاگوهر فشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانگشایی

و جهانداری فروزان و تابانست از ریزش این ابر گوهربار و تابش این خورشید گردون استیلا

صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول علا

سرسبز و ریان میباشد و ساکنان حدیقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد

ارض شموات قلوب اول مردکان از زبان مختلفه الفحواے الله انزل من السماء ماء فاحیا
به الارض بعد موتها احیا فرموده از هر آیتی ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی بحدائق قلوب ارباب
عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت اغصان به مقتضای حدیث
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده
و از انجا که نواب کامیاب همایون با نور آن آفتاب و پرتو آن چراغ اندر امروز خراست و محافظت
مدینة الاسلام ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که به نیابت آفتاب جهانتاب
عالم افروزی مینماید به نواب همایون تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مطرح ضمیر منیر
ملکوتی اقتباس آنست که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و نافرمانی مصون
و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این تمنی موقوف بر آنست که جمعی از متدینان شریعت
شعار که نهال وجود شان از آن روضه و الامنشعب بوده از آب و هوای شریعت پرورش
نشو و نما یافته آثار کاردانی و حقیقت شناسی ایشان در دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده
باشد جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خدا شناسی
همگی اوقات خود را وقف پذیرائی امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق انتقال صور این حال
[illegible] بمیرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم حاکم علی الاطلاق و پادشاه و دانا
باستحقاق که هر برگی را صدف گوهر خاصیتی و هر شاخی را شارع قافله کیفیتی ساخته مژه های دیده
بینا را جهت پاکی چشم بسبزه آب تطهیر نموده و آبهای چشم بینندگان را از هفت پرده پالوده
حکمت کامله و محض علوم شامله اعتدال مزاج عالم کبیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است دیده
این نوع گرامی را از سائر انواع موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جانبخش
و نفخت فیه من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تالیف از رشته حکمت عملی
سلاطین لشیان نموده ابواب گلزار آسائش همیشه بهار تمدن را بر چهره ایشان گشوده از انست که خواقین
صاحب یقین و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته بنوشدار وی عنایت کامله علاج
سوء المزاج احتیاج کافه انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد و اخلاص ملتشان بذل جهد بیفرمایند
و الحمد لله و المنه که نواب همایون ما نیز از آغاز طلوع تباشیر خورشید دولت و تنفس انفاس

از صدای رعد سطوت عظمت جلال حی لایزال فاسد باطلست جوز را گوهر شب چراغ کرمک
چون جوز پوچ کودکان بازیچهٔ بی اعتباری و عذرا را از شرم احتجاب ابکار پردهٔ غیبش جبین شرم
عرق ریز رسوائی و ناخوش عذر اثری جمال و ل قوی خیال که قماش پای انداز بیانش گوی
پرنیان پال پریست چون جاهل راس الغول پا بسر گردانی هجاده و مغز خرد که پرکار دور فن قیقیه یا
برز پایندگان قصب السبق مسلم الثبوتی سوار است در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون
دستار میگساران تنگ حوصله کلاه است خورشید که سر برگیش را از شب کلاه اطلس گلدوز
فلک تنگ و بر جامهٔ زربفت فراخ دامن فروغش بطانهٔ سطح ظاهر کره خاک بد قماش تنگ است و برایع
مسکون را بدیده سیر چشمی استغنا در قبضهٔ تصرف اسکندر و دارا چون خشت قمار در دست قمار
باخته می بیند و گلهای گلشن سپهر را که از آب خود سیر ابست بدامن افشانی بی نیازی از بار ریختهٔ
خواهش نمی چیند در مجلس بار رود در بار عرض نیاز و گفتار بجز آنکه جبین نورانی بر خاک ذلت مالد حرفی
بر لب نمی آرد و از مهابت قهرمان قدرت مجال سر بالا کردن ندارد قهقهه خندهٔ صبح که در حقیقت
صدای سفید مهرهٔ آفتاب گیهان نورد است چون نالهٔ درای پنبه آگنده از لب برنخیزد
و کف الخضیب از بیم آنکه در اثنای ادای حمد و توقع تحسین بحرمه و دزدی معنی رنگین یا منبوذگردد
از دست نمیگشاید + شیر گردون از شرم زنبیر چون کلب عوا پیوسته در هر برد و شیر کان کوا عب
انجم را که بالا نشینان بزم برتری اند چهره دستی حسن معشوق ازل چون مجرهٔ سرور زیر دارد
هر گاه زمینیان و آسمانیان را از دهشت دشواری محمدت سگالی و صعوبت راه حصول خصلت
ضعیف نالی و سست و دل از کار رفته و شور دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در پیچان
قاصر بیان که در حجرهٔ مدرسه تحصیل کمال و مکتب ترقی و انتقال قول ابجد نو آموزیم هنوز بر زبان
و ورس ناک و انی طبع حرو نیم روا نیست از کرسی که عقده گوهر سخن صیدار دو به نردبان مسطر که اقدام
چوبین خامه آن ایستاده چگونه بر آسمان ثنای خالق انس و جان برائیم بحض آنکه عروس سخن
را البسرح و زرد تدبیج و جناس و کلگونهٔ استعاره توانم آراست در داستان خودستائی مرصع
تمام طریق خودشناسی آوا بدانی انکه آب این دریای ژرف بافواه و لسنه نون و ات
و جوب قلم نه پیمایم و درین محیط بی انتها که موجش بساحل نرسید فرسوده شناخویش نمائیم بذیل

مُواجَباً ومرسوماً وأنبت ورود موارد بساتینه مذوقاً ومشموماً

مشاہرہ ووظیفہ و رویانند گلہای چمنہاے باغہای آن مزہ دار و بودار

إذا تكلّم تكلّم وبلغ في تكلّمه غاية القصوى وإذا أسكت صمت

ہرگاہ کہ کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نہایت نہایت را و ہرگاہ کہ خاموش شد خاموش شد

من صمت نجا حركات متحركاته من اهتزاز العشق

و ہر کہ خموش شد نجات یافت جنبشہاے حرکت کنندۂ آن از جنبش عشق

مخفية من عيون الأغيار والمعنى العريان في لباس أستاره

پنہان از چشمہاے اغیار و معنے برہنہ در لباس پردہ ہاے

الكحلية محجوب من رؤية ذوي الأبصار حبّذا من صامت أفحم مصاقع

سیاہ پوشیدہ از دیدن صاحب بینا ے ہا زہی خاموش کہ خاموش کرد بلیغان

الخطباء بلسانه ناطقاً وتبارك الله من ناطق عجز بسيره مجلّ من كان في

خطیبان را بزبان خود در حالیکہ گویا است زہی گویا کہ عاجز کرد بسیر خود اسپ دست و پا سفید آنکس کہ بود در

مضمار البيان سابقاً علّمه الله بالقلم عند كونه قابلاً للإيجاد ما لا

میدان بیان پیشی کنندہ آموخت آنرا خدا بقلم وقت بودن خود خوانندہ برای آفرینش آنچہ

يعلمه الأفاضل ورسم له من البيان ما قصر عن نيله باع إدراك

نمیدانستند آنرا فضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچہ کوتاہ شد از یافتن آن دست دریافت

الأواخر والأوائل صار بديداً للأخدان ومخزناً لرموزات القرآن

متاخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و جای خزانہ براے اشارات قرآن مجید

يسجد له أنظار الأبية الجامحة وينزل له شوارد المعاني الطامحة

وسجدہ میکنند براے آن نظرہای انکار کنندۂ سرکش و فرود می آید برای آن وحشیان معانی سرکش

سبحان الله سلیل ابر نیسان یعنی درغلطان را در حلقہ صحبت وجوہ زہرہ جبینان این آبرو

دونہ گلہای سرخ حنائی محیای مشتری طلعتان را در حدقہ چشم دیدہ وران این نمک و سکہ

صورت زر را در سکہ خانہ اعتبار از و تمام و لآلی کلام سماوی را از مرصع کاری او حسن نظام

دار الضرب نفاذ فرمان تن الطعن ضرب تنگ سندان سپرده و در انفاذ الفاظ و اداى كلمهٔ شهادت
بسخت روئی پایهٔ ثبات فشرده گاهی در دولتسرای فرمان شاهان گرد جهان گردند
درخرابهٔ رقیمهٔ شکسته بستهٔ حاجتمندان خزیده هم درکوی غزلیات نوغزالان اردو نزار و با شکسته و هم در اقطاع
قطعهای جریدهٔ دولتمندان بر مسند نسخ فروتنی و تعلیق علاقهٔ خودنمائی درست نشسته طرهٔ
لامش را چاپ سر لعبتان فرنگست و مرغولهٔ نونش را چون ماهی ذوالنون جا در میان دریای زنگ
سواد کشور علم و شهرستان و آثاری بامعمور رازهای نهان و آشکار و دیده نمای او شهود را
در بوستان بخزان فرقان بنفشه اش در لباس سحبان بوی اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد تدریس الف
افلاطون و ارسطو حکمت مبدا و معاد آموخته و در هنگام زادن از مادر چون مسیح افصح سخن سرا گردیده
و گوهرهای معانی شنیدنی را بی ترجمان شنیدن در رشتهٔ بیان کشیده تاج آدمنا سنفصب بزرگی
غنیمش بعد از احدی الف نشسته و در محفل شاهیش چون شین و ها وارند و ثنا دار
اربعهٔ امهات اسطقسات را که از ضروب نتیجه ترتیب اباى سبعهٔ علوی حاصل شده و بحروف بست
و هشتگانهٔ تهجی موسوم است چون دایهٔ مهربان در آغوش کشیده و در خلوت یکانگی و اتحاد که جدائی
پیوسته محرومانه برور و چشم حسرت بیگانگی نامحرمانه بر منظر است ثانی اثنین الفاظ گردیده چون
میوه های ترش و شیرین مزه و مر معانی مکرده و در غولش وجه دیده بلیانی را چشم بند چرا
دلرا تشخند و الفاظ فوقانی حروف منقوطه اش چون گره بر گوشهٔ ابروی خوبان بخواه و خاطر
لیسند هم در صورت لیلی و مجنون جلوهٔ ظهور نما و هم در پردهٔ سیر لیل ظلمانی در دری نغمه سرای
دلهای بسته را چون قفل ابجد از هم کشاد و ابیات بیدر و بنادش مخازن جواهر مراد
تجمیان حروف معجمه اش ترجمان عرب و عجم و مهملاتش چون لات و منات مسجود مردمان دیده
بنی آدم اگر دال دالش پشت خم نساختی عارجان معارج مضامین قرآنی را صعود و مصاعد
اوراک این میسر نبودی و اگر دندانهٔ سینش کلید کشاد گشتی کلید دار زبان گویندگان گفتگو
آشنا و بیگانه نگشودی پیوند ایشان چنین عهد درست اندیشان سررشته برهمی بسته نقش رواج و
سیاق سکه بر زر سرگز بجا نشسته گاهی چون کاکل دلبران سرپیش کشیدن آویزانی صاحب چهره
بیان لویه نامه کناه کتبه مکتوبات سرلوح قرآنی نهی ز لباسش نصرت ملاش گمشی فحه

دوربداقی بذات اعمارگبی مقصود سرو جوان وو دابری دلربا لقده چشم نرگس چشم بتان

مدت عمرها مانند دم شده او دو دلربائی برابر

قولشاق حقنک رعایت ایذب مخارج سرای وو الان جا نه لری برا اولان حریف لرکبی

قوجاقلاشوب جامه وجود کیسنده برکو کلکده باتشلو وسماع مستعانده اوغر شمشاق

بغل گیری کرده شده در پس جامه هستی در یک پیراهن خوابیده اند و در سماع مشنوندگان و وقت زدیند

چاقشده استماع کوچه سندن داخل اولوب گند وزرلرن شمار سپاهنه قاتشلر

از راه شنیدن داخل شده بسیار روز در شمار سپاه آمیخته اند اسے آن وداتر را

تشدیدی که خرطنبورگبی حامل بار گران غنه دو سپاهی گبی که مرکبی گریوه

آن تشدید که مانند خرطنبور بر دارنده بارگران غنه سرود است مانند زین آن سپاهی که مرکب آن در پشته

سقوطده سقط اولمش اوله ازخالرنه باغلشلرو اشباع مدات ایله قندات

افتادن هلاک شده باشد یا پشتها بسته اند یا در از سبب مدات

مصافنده الفات واجبه عللرباقلشلر موائد غذای روحانی سی مداتدن

در مصاف قرائت الفهای ضروریه تیره های خوش آمده اند خوانهای طعام روحانیه الخط از مدات

چکلمش وظروف دواری صف صف خوان سطور د ورلمش عین فتان چشم صاد

کشیده شده وظرف های دائره های الخط قطار قطار در خوان سطرها آراسته چشم شوخ چشم صاد الخط

دلربالقده پریزاد دور وقلوب صیاد نه لرن چشم بصیر تنده قدر دا بلق طریقنده

در دلربائی پریزاد است و بادلهای شکاریان وی چشم بینائی در طریق قدر دانی بهزادی در قدر دانی

بهزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خطی

برابر دلهای صیاد دانست وصاحب قوت خواندن که مردم دیده او یعنی صاحب سواد کسوتی خاصیت خطها شده

سیاه پوشلر حکایتی تنگ تعبیری کورر ولو خواب پریشانی اول حکایت

سیاه پوشان حکایتی انرا معبری بیند ای الصاحب سواد و این خواب پریشان الخط الحکایت را

مجهول الخاتمه والعنوانه بوررا اللهم نواحی حمدك اوسع من ان نسلکها

که ابتدای و انتهای آن معلوم نیست اعنی کلام نفسی تعبیر میکند ای خدای اطراف حمد تو کشاده تر

ازانکه

سطے کنیم آنرا بیک پا ماسے قلم و با سیم بزبان خود که کند ست

الفاظی غیر مسکوست منثور و نالش با نهایت بیعلاقگی در قید تقطیع و با کمال بی پروائی
و سر در هوائی در بند ترجیع اند نفاذ امر شان بحدیست که فرمان شان بچشم شنیدنی
و جمال شان بمرتبهٔ کبریده بصیرت دیدنیست و لهارا از موقوفات کمالاتش وظیفهٔ
استفاده مهیا و زبان را از جامه خانهٔ شان شادروان محمد حیث مخصوص
بریاست آمیزش شدیده و در خود حروفش چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکستهٔ
بساط ذات آماله اش متواضعانه بر و مطالب شکسته زهی شگرف بنامی الهی که مسکن
شاهدان معانی و موطن تجرد نژادان کلام ربانی و وحی آسمانیست کاهی از خرابی
صورت آبادی شگرف پذیرانید و زمانی از بیحرکتی قوت و شدت گیرند کارگزارانند که باوجود
در فرمانبری ازیشان ناگزیرست و گدایان درگاه حق را وسیلهٔ اظهار ما فی الضمیر هر حرفی
گرانبار کاروان سخن و در هر جا هر یکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن است هم شاهد زیبا
عذارست و هم کلکونهٔ رخسار هم صدرنشین حجال ضمیرست و هم پرده کشای اسرار الله اکبر این چه
قدرتست که از یک چشمهٔ کارش چندین بحر بیکران جوشیده و اینچه کرامتست که جهانی را خلقت
کشف ما فی الضمیر پوشیده عقل دوراندیش همین در کار گردش دایرهٔ آسمان حیرانست
بلکه در دریافت سر نقطهٔ سویدای زمین نیز سرگردانست اگر مستغرقان دریای عطائی بی انتها
در صدد ادای محمدت درانید و آن اکاسه در یوزهٔ عطیهٔ مجد و نموده باشند و زبان السبع المثانی
تازه که قدرت سگالش حمدیست کشوده ازین احسان بی پایان چه توان گفت که با نعمت
پیدائی و کمال هویدائی که تیرخفا در پرتو خورشید ظهورش بارای پرافشانی بنیست
معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک نجاح و فلاح با حاد
عباد آموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن اشتباج لبشر و مبین
آیت ام الکتاب قضا و قدر اعنی رسول ثقلین نتیجهٔ صغرا و کبرای نشاتین انگشت نمای
مقربان درگاه قدس و منتها الیه محرمان خلوت انس ساخته تا ماه تمام را از فروغ هلال انامل
اعجازه کاملش شکست در کار انداخته و پرده ظلمات ملل و ادیان را بقوت بازوی دین متینش
یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا علی ابن عمه کاشف غمه در مروج شریعه قامع بنیه

عینیه اسد الله الغالب مظهر العجائب مفرق الکتائب نور الله الاعظم سر الله الاکرم و برهان الله الاتم
و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف پریشان الواثق برحمت ربه المجید اللطیف محمد
الطاهر وحید الشریف که چون علم صرف مبدء علوم و منشاء قواعد و رسوم ملکه بنای هر علمی ازان مشید
و دریافت خبایای فرقانی با سباب آن موید است لهذا پیشینیان که اهتمام ... در مبادی آن
بیش و جیاد عزم شان در مساق بحث و تحص بیش بوده معادن آن جنبه را شکافته و گوهرهای گرانبهای
رموز یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آنرا از غبار تفرقه و تشویش پرداخته
اند لیکن محصلان این عهد بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف غفلت حاصل
و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها و مقامها و با وجود
آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و وعورت مناهج ارتقای شوامخ آن دشوار
و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است چون درین وقت بعضی از خلان و اصحاب ایمان را
که حسن اعتقاد باین غریب دیار دانش بود داعی دریافت بران داشت که در شیرزگان
این فن که در استار نقاب عربی از دیده اکثری نهان اند تجلی و حلل زبان فارسی
آراید و این نقاب حجاب از چهره گشاید بنابر انجاح این مسئول و اسعاف این مامول با
کمال توزع بال و تشتت حال ارتجالا بدان قیام نموده بتاریخ چهارم ذی حجه الحرام سنه هجری
پیرایه اتمام پوشید چشمداشت از ناظرین آنکه اگر بر خطائی و قصوری یابند در اصلاح آن کوشند
و بذیل اغماض بپوشند دیباچه رساله که بزبان سلطان در آداب التعلیم
جوارح تالیف نموده دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان طیور که بلبل
مست از رواج گلهای حمدش بال افشان نشاط در سرو و مگس عسل از چاشنی شهد ثنای او در شور
است و وقف است که قشر الفاظ را به لب معانی نسبت پیمانه به باده ارغوانی میباشد و چنانکه
اختلاف ظروف زرین و سیمین و سفالین را در رسائی نشاء باده رنگین دخلی نیست همچنین لغات گوناگون
را در ادای حمد حضرت بیچون بلکه نعت و منقبت ثنا و ستایش بلفظ یا رحمان سلسله جنبان
سوال است و در پارسی بعبارت بخشاینده لشکر جان طالب اقبال شاهد مطلبی که در خلوتکده غرض حال
پیرایه پارسی در بر نواخته انش در لباس عربی و بعد بار و صفه اظهار میآرد سرایندگان را باب حمد بامیو

مرغان شب آهنگ زمزمه یاد و دستان زن بلبل زبان عارف منزه حق سیر و دیده و طائر شب زنده دار
سحرخیز میگوید درویش ژولیده موکه زبانش وقف ستایش ست به تکلیف احتیاج حرف
ستائیه بر زبان می آرد و بهدهد تجرد شعار بجز موی سر شانه نمی دارد زباندانان پارسی
نژاده و پرورده شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز انتمای وان من شیء الا یسبح بحمده محک عیار
این دعوی و بوته اخلاص این معنی است و ازینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خاموشی جمادات
در جوش و هم از شور غلیان فریاد مرغان خوش نوا در خروش میباشند ناله زاریکه شیرازه حلقه
صوفیان صاحب حال تواند بود و از دائره طوق قمری خارج نیست و اشک سرشاری که گلگونی چمن
گل تواند شد از ظرف پیمانه دل عندلیب اند تحیر خیزان گواهند که شعله شوقی که از دل بلبل زبانه
میکشد مقری تسبیح زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و تحیت اسلام و تسلیم خاموشان دیار بسته
زبانی بگوش نکته سنجان بستان عرفان رسیده از بیقرار در مقام سکالش سپاس ایزدی بچه آهنگ
نالد که از دیوار و در که درکمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج ادائی نشنود و بساط سخن را
بجواهر کدام لفظ آراید که از صدف که گوهر در دهان دارد خاموش است شرمنده نشود و همای
اوج سعادت نیایش ایزدی را آشیانی از آن والاتر است که صید دام حروف و صوت سخن سرایان
شود و پروازگاه عقاب انخیال ازان بالاتر که شاهین چشم بستهٔ اوهام بنی نوع انسان
باند از آن پر و زبان قطع طی مقالا نرا درین مقام زخم دندان ندامت سینه باز پسی سپارد
و طائر شوق که بشعله پروازی مثل است از دهشت این مطلب پر می اندازد اگر بدانی که رنگهای
پریده صید کدام سرنگاریست سر از آشیان طوق گریبان بر نیاری و اگر ببینی که پرافشانیهای
طاوس اشک رنگین را چه قدر اعتبار است جواهر ثمین عبارات را در اعداد خزف ریزه نشماری معلم
نمکت خانه زباندانی که پیش از شورانگیزی انا افصح باندازه کلام بی نمک بوده بنوای لا احصی نکته
پیراست دیگر چگویم و تا دمی بشبل حریف حرف آرم جز عجز و تسلیم راهنماست دیگر بکدام راه پویم مگر
بموی گلهای محمدی نعت سید البشر عندلیب ناطقه نوا طراز و بهوای پرواز این چمن پرافشان و نغمه
پرداز گردد زهی شهپر شکار صیدگاه امکان که بلبل طابش جبرئیل امین با شهپر جواهر معلم از اوج
آسمان روی نیاز بزمین تیره خاکدان می سود و حصول مطالب جهان گذران ازشکار زبون

وصید لاغر میتمار و چرغ انسان شکار شیطان بر آید ست منجر نما از جان شیرین سیر نموده
مردم خوار حرص و آز در گاه تعلیمش چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای کافران تا صیاد
ایمان را نشاید بدهان زاغ فتیله خوراند و دیدهٔ مؤمنان در شبهای دراز باید شاید
بیدار و نشب زنده دار پنجهٔ ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون شبلهٔ بی نیز و دست عدل و احسان
مانند نشیمن آهنین مرغان قومی بازو ست قرل قوش باده بنمک شرعش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر است نه تنها حال بحلیش در مرغزار
تسلط مرغ صید و شکار است بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانهٔ اعجاز طراز حضرت حیدر
کرار است بلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیدگی
بنهایت رموز چون مرغان شکاری نوآموز شب تا بروز بی غنود و حبذا شاهبازی که چشم از ما سوی
دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته است چنین بازی از بیضهٔ اسلام بر نیامده
و همای بدین همایونی در قلهٔ قاف امکان بال میمنت نگشاده صلوات الله
علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر
صیادان معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی که ببال اذهان بر اوج آسمان
طیران دارند منطبع میگرداند که غواص در معرفت هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریای بی پایان
بر نیارد و جویای گوهر شب چراغ حقیقت ذره ندیده که چراغی در پیش رهش ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میداند که هر شراری سرمایهٔ چراغانی و لب تشنهٔ چشمه سار ذوق می بیند که از نهر
دریای عنایت حضرت مولوی را پای تعقل بر رشتهٔ سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر شاخ
لم و لا نسلم ننشسته است و گرنه در چمن پرکاری لالهٔ نگار رنگ صنع بیچون یک بیک شگفته و در
معدن هر شغلی گوهرهای گرانبهای معرفت نهفته است و جواهر گرانبهای آن کانست که تیشهٔ
اذهان بدان نرسیده و طراوت سایه پروردگی در جبال شاهدی که دست مشاطگان پرده
از جمالش نکشیده هزار و هستان از گلهای گلاب کشیده و چه تمتع تواند یافت و بهبودی کدام
آشنائی بحریم وصلش تواند شتافت مگس انگبین فشرده مردم دام پرواز و اخذ شهد
سر بمهر ثانی طومار عمر دراز است یکی از گنجهای سربستهٔ حکمت که بتیشهٔ دریافت نقابان اندیشه

لیبرمنشان نرسید و دیدهٔ صیرفی رموز بروانی آن نقدی ندیده شغل میرشکاری و جراح واریست که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه او همی بر سر و زرد چشمانش را کرشمهٔ نرگس شهلا در نظر است بجز ورق عجزای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته و متعلم تو گل چشم از هر چه در نظر آید بسته اند شبکه تنگ تعلیم معلم شان شکنجهٔ بیخوابی و بد روزشان در صباحی سریع تر و بند پرانی فرمان مطیع تر اند از آزادگی چون سرو لباس زمستانی و تابستانی شان بی تفاوت و کشت زار تجرد و قناعت شان بی آفت است نوز که گل دام صیادان خاک رنگ نقش و نگار اوست با آنکه بی نیازی و تندخوئی مثل است در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و در میدان شکار عنان باد صباست در عرصه گاه سپاه شعور بانسان که خلاصهٔ جهانست رد و در بزم خوش نگاهی رعنا غزالان غالب حریف است چون ابنای نوع در اخذ این جنس علم اکثر بتعلیم زبانی ساخته و بطریق سائر علوم دران باب بکتب و رسائل نپرداخته اند و متعارف زبان که بیشتری از کارگزاران این امر جلیل ترکان میباشند بدانچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طریق تالیف و تدوین نه نموده اند و با وجود غموض کمال این علم را و فری تا غایت بغیر از فر و زبان مشتعلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند از متتبعان کتب نشنوده امروز عروس این شغل گرامی به پیرایهٔ وقت فلان بر صفت تمامی بر سراچهٔ ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد و دیده وران از شرح این اسم و لوح طلسم نواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب حاصل و باعتقاد تشریف شان این غریب دیار کمال نگارش چنین منشور الافاد آسمانی را قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانیان آنجا والا شان بلند مکان بمهارت و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بمقتضای المامور معذور بسیج این کار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان موز باریک بینی آنکه اگر بر خطائی وقوف یابند اسب جفائی محابا نتازند و بانداعتراض برین صید ضعیف تیر از نند آن پروازند واللّٰه الموفق والمستعان دیباچه بر واقعات حال خاقان صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته ستایش خالق امرا که زبان

محمدت سگال از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر کرده که در فضای حدائق سخن سرائی بال
فصاحت کشاید و دل معرفت سرشت را بصیقل قدرت جلای آئینه گیتی نما داده که شاهد رضا
بتسلیم و رضا مرات الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی در هم پیچیده و فلک
کرسی را از اطلس غاشیه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای قوروق کشیده
که بیک نگاه شوخ چشمان ازان در نگذرد و کواکب سیاره اش ریگ روان بادیه جاه و جلال صحائف
لیالی و ایامش یکورق از دیوان عظمت و اجلال مثنوی زهی جاه زهی شان زهی فر تعالی
شانه الله اکبر * زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون
ماهی در دام مانده و دلهای تجرد منشان لامکان سیر را چون دانه در زیر دام افشانده چمن سرای لطفش را از نو
از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده و خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار کشیده و
بلبلان را از دیده بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدایع قدرت از سبزه و
آب بیداری و خواب را در هم آمیخته دست قدرتش از سرو بر افراخته تیغ عاشق نوازی کشیده و
عدالت کیش مروتش بمکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن را هم دریده مثنوی
ساخته از لطف پی خاکیان * چار حد باغچه کن فکان * دیده ام این باغ پر از رنگ و بو
یک گل رعناست شب و روز او * چون قدمش بست بمحمل ره او * اول ازو مانده بنفشه نگها
یکورق از دفتر او روزگار * یک گل خودرو ز سبزه بخش بهار * قدرتش آورده
برون بی تعب * یوسف روز از چه تاریک شب * کوه چو سر خط فرمان نهاد * از رگ
کانش گهر لعل داد * گل بر فراز منبر شاخ از شمیم عنبر آگین بطیب خلق او لب کشوده و مهر سمان
مانند طلبگاران ماه نو از پشت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی
بمردم نموده و خواب اعینک و در نمای بیدار دلان ساخته که بآن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم
را توانند دید و ازین گلستان نمود بی بود گلهای بی اعتباری توانند چید شادروان گنبد
المنان را بستون استخوان و طناب نفس بر افراشته و انداز های تجلیات ظهور نقاب حجاب
در پیش چهره جهان آرا داشته یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت جا
نشین میسازد و دیگرے را مانند سیاه داغ از دیده اعتبار می اندازد در خیال اگر خاک

بیان ما زبان چو مین سهرغوی مدیح سگالی ورایدعیوب پوشیده خود را بانگشت بر دم نموده باشد
و زنگار عیب پوشی را ازین آئینه نقص نما بصیقل سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرآت حقیقت
نمای اشیاست از نفایس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه از آئینه باز بمین رو نشود بیت
ای حیرت صفات تو بند زبان ما + انگشت حیرتست زبان در دهان ما + با شوق دل
چه سازم که با آنکه چون حباب زبانم را .. آب کرده بازم سرگشته بحر تشکر فنا این آرزو
میسازد بیت در زبانم وصف او چون بوی در برگ گل است + میتوان از من شنیدن
نام جانان بی سخن + زهی ولی نعمت حقیقی که پیوسته از روز و شب سفره الوان گسترانیده
قسمت دور و نزدیک از مائده احسان بیک نسبت رسانیده خاک را در چله خانه خمرت
طینة آدم بیدی اربعین صباحا مظهر غرائب اسرار و بدائع آثار گردانیده از پایه مذلت
و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری رسانیده اجزای پریشان این غبار فرسوده
را از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشاره انگشت قلم صنع اوراق حواس را در یکدیگر پیوست
آن طفل چهل روزه که دست پرورده قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده
و چار قب خلافت عظمی از عناصر اربعه در روی پوشیده زلال نبوت و رسالت را که ینبوع حکمت
الهی بجوش آمده بود در جداول عروق و اعصاب انبیای مرسلین جاری ساخت چون نوبت جریان
این زلال حیوان در گلزار وجود انسان بدیار غریب الازهار بنی هاشم رسید شعب مختلفه آن در هم
پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضه قلب مطهر مصطفی سر بر آورد و ازین حوض
سرشار از دو جانب بیک محیط یعنی وجود گرامی روشنی بخش دیده باریک بین و ادراک با
صدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح ابواب
مسدوده قلاع سبع شداد طائر بلند پرواز سدرة المنتهای بالا و پستی خمیرمایه سرشت
وجود بلندی و پستی آفتاب جوش پیش از دمیدن صبح ایجاد و تکوین طلوع شریعت مقدسه
اش سرچشمه انهار ینبوعه اصول و فروع شب معراجش را مانند خسروان از صبح علم افتاب
بر سر واز انجم درخشان درع گوهر نگار فتح و فیروزی در بر گرفتاران تنگنای حوادث را ابعد
آباد خاک خویش دلیل در سفر لامکان خیال ستیش باز مانده تر از جناح جبرئیل بیت آنکه

چون مه دید خورشید جهان آرای او + گشت احول در تماشای ید بیضای او چشم بامشب
گرد را که روز نقد فروغ خورشید جهان افروز است باشارت بابشارت انگشت عدالت
چنان ترسانیده که هنوز رنگ مهابتش از جبین مهر ریز و نسیمه عرفان الیقین ثمر پیش رس بستان
كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ بخطاب شور انگیز أَنَا أَمْلَحُ نمکپاش مایده
امتیاز نتیجه صغرا و کبری انجام و آغاز بیت محمد صیقل مرآت بینش + نظر پرای چشم
آفرینش + صلوات الله وسلامه علیه و سرلوح مجموعه ولایت امامت نقد کامل العیار گنجینه
شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضای لافتی خلوت نشین بیت المعمور أَنَا مَدِينَةُ
الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا گوهر تیغ خصم افکنی و عدو گدازی شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی
و بزم طرازی قیمتی گوهر دریای بینهای وجود عالم خیابای اسرار شهود آزاده سرو
چمن أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى سدرة المنتهای خلد برین جنبا و از تضا
کریمه يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ را التفسیر شهریار بی سهیم ملک نبوت را شمشیر و وزیر
دهقان مزارع آمال خلائق منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال
وجود شبیر و شبر هادی گمگشتگان سبل مصلحت سنج دقائق صلح کل أَسَدُ اللهِ
الْغَالِبِ غَالِبِ كُلِّ غَالِبٍ مَطْلُوبِ كُلِّ طَالِبٍ مَظْهَرِ
الْغَرَائِبِ وَمُظْهِرِ الْعَجَائِبِ **مثنوی** علی آنکه یزدان علیم وی است + دو عالم دو کف کریم وی است + وَأَوْلَادُهُ الْأَطْهَارُ عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰةُ
مِنَ الْمَلِكِ الْغَفَّارِ بنجوای صدق انتمای أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ
متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف امم و کافه بنی آدم ازین باهعین سر سبز
و ریان باشد امید که این گمگشته تیه نجا صلی و اسیر سلسله یاوه گی را
نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمه سار غیضی نصیب گردد بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین
و لعبد بر مرآت خاطر مساحان جدا ازل باریک بینی در صدد بندان فلک معنی آفرینی که بتوسط
مصاقیل انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگردانند که چون
انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از ذره تا خورشید دست احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر نشسته

ومستحکم است برهان ابتهال ومبین امتثال آنکه چشمهای صغیر را سیل توسل بانهار عظیمه رود های
بزرگ راه وصول محیط پیوسته در کشاکش بیقراری دارد وچمن پیرای این نزهت آباد اعنی
سیلی خور امواج بحر طوفانی بیم وامید محمد طاهر وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان
دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روبه آستانش را کحل الجواهر دیده اعتبار
بندگی چاکرانش را سرمایه افتخار دانسته سالک مسالک آباء واتباع نتواند شد همانا در هنگام
سگالش این مرام دیده بخت بیدار واختر درگذار بود که دعا را اجابت در آغوش ونهال طالع
اثمار حصول مطلب را بر دوش کشیده واعلیحضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارواح ابدان
گوهر بحر دقیقه یابی وآگاهی درة التاج سلطنت وپادشاهی همای اوج سعادت آسمان بلند
عارج معارج برتری ارجمندی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه دولت
آبروی گوهر مردمی ومروت جوهر شمشیر آبدار پردلی وشجاعت نور دیده بینائی قوت بازوی توانائی
معلم درس خوانان علوم وآداب طرز دانی حجت قاطع وبرهان ساطع صاحبقرانی گیرائی ظفر ونصرت
روشنائی دیده فتح وفرصت شعشعه خورشید جهان کشائی پیرایه عرائس دادبخشی ملک آرائی یکی از
محبوسان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوه خاک راهش همکاری سرمه سلیمانی برتر
ترین پایه مرتبه بلندش سروری اولین پله معراج قدر ارجمندش معلی فطرت دانای سواد خوان
صحائف غیب وشهود وکنجکاوی اندیشه عالم خیابای اسرار وجود عینک دورنمای ضمیر پیش
آینده گان اقلیم وجود را پیش از وصول بشهر بند امکان در راه دیده فطانت گوش بر آواز
صدای طفلان حوادث را از مشیمه عدم شنیده مکامن غیبش مرایای تجلیات ظهور اسرار
پوشیده داشته بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد مناهج هدایت برگزیده داور آسمان
وزمین حاکم مطلق العنان وسعت آباد ماء وطین مفخر تاج ودیهیم صاحب طبع رسا
وعقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایه مرحمت خالق بیچون مرهم جان بخش
مسیح روح پروری ید بیضای موسی اعجاز گستری بساط شطرنج گردون را شاه فرزین مثل کوکب
عظمت واقبال رایت فتح وظفر مجمع البحرین شجاعت وکرم مظهر السعادتین ناز ونعم خرد سال
بزرگ فطرت ... الارتبت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاودان قالب

۹۳

کیمیای اعتقادش کامل عیار در تحصیل دعای خیر روز و شب با تند دل ارباب شوق بقرار شتافته
فقیر را بمقتضای الفقر فخری از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان جوهر ذاتی
بجان کوشیده با آنکه غبار موکبش پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق
هرچند نیست در گشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامه اوست بحر لطف الهی و لای حضرت شاهنشاهی
دل بر چیزی نبسته ماه بدر در عهدش از سیم کج اصلی در بوته گداز و خامه را از فیض راستی و سلطنت بر عالم
دراز است در معرکه خصم افگنی اقلامش را چون سنان خاصیت جانستانی و در روشنگری دیده دوستان
میلی است پر از سرمه سلیمانی ملوک قدرت او چون بکف آرد قلمش بر ورق شعله نگارد رقمش گر بنوک خامه او تنگ شود
شسته شود ز آب معانی ورقش بالانشین کرسی چهار پایه استیجان مردمک دیده بینائی گردون آن
غلام قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلما اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه خلیفه سلطان
را مجدداً به پیرایه وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای انطباق
لفظ با معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند این مشتاق بقرار خدمتگزاری در سلک چاکران سده
سنیه آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره بدریا رسید و مانند سنگ بی قیمت که از
حسن انتظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان میپوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و
الطاف شد و از حضیض صف نعال که در حقیقت ذروه فلک جاه و جلال است باوج مجلس قرب
پرواز نموده رفته رفته از جانب اخلاص و از طرف التفات در ترقی و تزاید بود تا بکنجوری نقود
سرائر الکفا امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسله وجود و عدم به بیگاری خامه
عنبرین ختامه آن برگزیده ادوار و ازمان در مضمار قرطاس جولان نموده و در تلفیق استعارات و تنمیق
عبارات با وجود رتبه بلند ولی نعمی و خداوندکاری بمقتضای کوچک پروری و بنده نوازی آن کامل
طبیعت را بمرتبه اصلاح میپوشید مراغو بیکران از عهده شکرگزاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر است
کو این گروش ناشایسته ام رهین منت وار داتی کاش در آغاز حال که .... نه بر وفق مامول دوری میشود
جهان از شکایت لبریز نگردانیده راه صلحی میگذاشتم که از آن راه اکنون امکان بازگشت میشود
گر آبروی آنچه در هم اجل رقم عفو بر زلات و جرائم گذشته کشند سبحان الله توسن خامه که بند تا و انستی
مانع سیر او از وطن نمیگردد و چه غایت سرکش و بلگام است که عنان سخن از دست این سالک بقرار

۸۵

مطلب نگاری گرفته باین صحرای بهجت‌پیما رسانید آن به که به نیروی تائید الهی عطف عنان تو او سخنت نماید الحاصل این بنده نیز بازای تفقدات و نوازشات که از انجناب ملحوظ میگردید سایه که عدم انفکاک و از لوازم بیت لازم و یعنی متحتم خدمت شبانروزی را بر خود از واجبات دانسته همه وقت در بندگی میبود و از انجاکه حضرت ایران ارامی خداوندگاری از کلیات و جزئیات امور ارتکاب امری بی عرض اعلیحضرت ظل الهی نمینمودند موسته در درگاه اقبال که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعیم است می‌بودند چنانچه استشباح را بتوسط مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد همچنین خداوندگار صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمان توامان انتساق و انتظام در اید امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری حسب امتثال دیده بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمتاب نموده از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر آورد ازین حکم اعجاز اثر مژگان براطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی کشایش یافت سلطان آرزو در کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینهٔ خاطر برخاست نهال آمال را از نازها دلکش آغوش با ثمار مقصود بازرسید از جدول خامه آب معانی بگلشن صحائف حرمان یافت شاهدان الفاظ در بزم یکتادلی معانی دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود بار اقامت کشوده و آوازهٔ شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائدهٔ ایوان معانی صلا درداد تا شایان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازهٔ شاهنشاهی حاصل شود و رفعت بنیان شکوه سکین کوه فروغ خورشید بیدار دلی ناهید گویائی آب دور گردی خواب پیش بینی عزم دور حزم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم رنگ دیدن نشانی عروق رسیدن دعای مستجاب یعنی راست گوئی میزان امتداد بقای دوران از مبدء فیاض مستجیض فکرت خیال خیالم انعام شد در گنج معانی را کشادم ❀ زبان تا دل بمعنی غوطه دادم ❀ چون امتثال فرمان لازم

رشتهٔ اخلاص کیشان میباشد باوجود بیمایگی و فرومایگی پذیرائی این امر شگرف شد
اکنون امریکه جهت انکشاف این ام تبیین آن ناگزیر مینماید آنست که چون پرده از وجه
ازان مانع که بسر انگشت خامهٔ نقاب از چهرهٔ اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری اعنی
فرمانروایان این سلسلهٔ جلیله هرجا که تقریب سخن اجب میسازد برگیرد لهذا بر ذمهٔ
مطلب نگار و جهت که بعباراتیکه تشنه لبان فیافی خواهش را ازان تشفی حاصل
تواند شد پرده کشای ابهام این معنی گردد **دیباچهٔ شروع القاب آباو**
اجداد شاه عباس زنگزدای آینهٔ حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ آثار
چنگیزی و اسکندری غارس نهال همیشه بهار این سلطنت الاسعدن گوهر خورشید فروغ
دارائی کبری مجاهد معرکهٔ خصم اندازی سرفراز شیوهٔ گردن فرازی فاتح مدینه جهانگشائی
به نیروی تیغ آبگون فروزان گوهر صدف ادوار و قرون قامع بنیان ظلم و طغیان رافع
الویهٔ عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه
اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان بخش سجر قانی
ملک داری احتضا د سلطنت و استظهار عالم مداری شمیم گلهای دولت و اقبال نامیه
ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای نقود آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان
رانواب جمجاه جنت مکانی جوهر تابدار کشور قلیم کشائی فارس مضامیر گوی دولت ربائی سپیدهٔ
صبح فتح و ظفر مطالع غرائب مظهر اثر شقه طراز علم صاحبکلاهی تاجداری ممتاز شیوهٔ
خسروی و بختیاری صدرنشین صفحهٔ حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی و والانسبی مردمک
دیدهٔ بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازهٔ کتاب حشمت و عشرت
سواد خوان رموز صحیفهٔ ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طرح غریب معمار
بدایع ارض و سما حامل مع شوکت اسکندری و علم طوفی خلف الصدق قائل کلمهٔ معجز
طراز سلونی کلب آستان امیر المؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمهٔ اثنا عشر شهریار
دانادل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه رانواب گیتی ستان فردوس مکان
شمع بزم کمالات از حد و حصر افزون جانشین طراز نعم العوان جهان سپهر قلمرو ان مرکز سلطنت

کبری مرکز دایرهٔ اقبال سارایتهٔ افزای ادراک وظیفه خواران شعور قالع مبانی مشیدهٔ فسق و فجور

محی مراسم ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف و کرم اقف رموز خفی و جلی شاه صفی رانواب خاقان

رضوان مکان ... و منهم ...... امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب اصناف

فضائل و انواع سعادات ثمرهٔ دوحهٔ سلطنت و جهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشورستانی و اقف

اسرار غیب و شهود و عالم خفایای مشهود و مفقود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی ولایت و معدلت

مطلع کواکب صاحبقرانی مصقل آئینهٔ اعجاز نمای سکندر ثانی تهین نتیجهٔ اشکال اربعهٔ ارکان بهترین

ثمرهٔ حدیقهٔ عناصر شجر خشیجان طراز لباس دارائی و ولایت جوهر تیغ جرات و جلادت شهنشاه

شاه عباس ثانی انار الله برهانه رانواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و آیهٔ فتح مصحف جهانگیری

و کشورستانی آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهنشاهیت و جلالت شیر آجام

شجاعت و بسالت آبروی شخص بزرگی و برتری آخرین پایهٔ معراج بالاتری سروری محی مراسم اسکندر

و فریدونی خلف صدق سلسلهٔ شریفه قائل کلمهٔ طیبه سلونی حارس گنجینهٔ شریعت غرا از دست انداز

تصرف خامی سلسلتین ظاهر باطن توالف و التصوف المنظنه هوش پروازی عدای حقیقت علو

جنود مومنین شاه بیت دیوان قضا و قدر مقدمهٔ جیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخجیرگاه دین

نگاری اورنگ نشین کرسی عرش پایهٔ ذوی اقتداری اعتضاد و استظهار اقوال و افعال قاضی و

خضر راهنمای ره نوردان حقیقی و مجازی گوهر محیط نیسان مولد عظیم القدری و والانژادی

راتبه رسان محبت روان روح آبی و بادی بزرگ بزرگ میلاد و آنجت دقائق اسرار

مبدا و معاد مطرح عنایات بیغایات حضرت رحمن مظهر شرافت گوهر شریعت نوع انسان صرصر

عاصف هیجان دریای اضطراب عدا حصار استوار حصن حصین آرامش و آسایش اولیا شاه

سلیمان صفوی موسوی بهادرخان اعلی حضرت جهانبانی ظل الهی تمرده کلک مسلک نگارش گردید

و بالله التوفیق و علیه التوکل دیباجه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ بَدِیْعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اَبْدَعَ الْبَیَانَ وَ

جملهٔ ستایش مر خدای راکه پیدا کنندهٔ آسمانها و زمین است الخ که پیدا کرد بیان را

اَضْمَرَ الْمَعَانِیْ فِی التِّبْیَانِ وَنَصَبَ مَنَارَ الصِّرَاطِ لِتَحْقِیْقِ

و پوشید معانی را در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات

حقیقۃ اعمال المؤمنین واہل الخذلان جلّ عن المشاکلۃ

حقیقت عملہاے مومنان و گمراہان بزرگ است از مشابہت با کسے

والمزاوجۃ والتشبیہ والتمثیل وعلا عن مجانسۃ من

وازجفت گرفتن وازمانند شدن چیزی با او و برتر است از ہم جنس بودن چیزے کہ

تصوّرہ الذہن العلیل العقل فی ادراک ذاتہ بعقال

خیال کند آنرا ذہن ناقص فہم در دریافت ذات او برسن

العجز معقول والوہم فی تصوّر صفاتہ بحبال التحیر مجبول

عجز بستہ شدہ و وہم در تصور صفتہای او برسنہای حیرت بستہ شدہ

منشئ اصول الکائنات بصنعۃ طباق الاضداد وناظم

پیداکنندہ اصلہاے دنیا بکاریگری موافق کردن ضدہا مراد از عناصر و پیرایندہ

کتاب وجود الانسان بجمع الصول وتفریق الاعتقاد لہ فی

کتاب ہستی آدمے بفراہم آوردن صورتہا و فرق کردن عقیدہ برای خداوند در

تفرقۃ وجود کل موجود من عدمیہ السابق واللاحق تشابہ

تفرقۂ وجود ہمہ موجود از دو عدم کہ سابق و لاحق ست مشابہت

الاطراف والیہ رجوع وفود ارباب التجرید بمطایا العجز

طرفہاست و بسوی اوست بازگشت سواران ارباب آزادے ببارگیہای عجز

واقدام الاعتراف ابداعہ متضمن ابقاء النوع بالمزاوجۃ

و بقدمہای اقرار پیداکردن او متضمن است برای باقی داشتن نوع بسبب باہم جفت شدن

ومراعات التناظر وانشاءہ مشتمل علی لف الابدان

و رعایت کردن بمثل پیداکردن خداوند مشتمل است بر پیچیدن بدنہا

فی القبور ونشرہا فی النشور قد بدا حسن تعلیلہ

در گورہا و پراگندہ کردن آن در روز قیامت ہرآئینہ ظاہر شد نکوئے علت کردن آن خداوند

من مرایا المعللات وظہر جمع تفریق الابدان من مظاہر الایات

از آئینہا علت کردہ شدہ کان و ظاہر شد فراہم کردن پراگندگی بدنہا از جاہے ظہور نشانہا

دانسته و در اقتضای نقود کمال ساعی و از خارج جواهر دانش را مراقب و مراعی شد و در همان
ایام متکفل مهام رزق مقدر این سیار گلستان معنی که عبارت از والد ماجد ست داعی
ارجعی را امتثال نموده امان نزهت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری و پیکر هیولانی
افشانده بهمراهی رحمت و بلدی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق کسب
معاش را سامان انکار از تحصیل کمال عاجز و دست چاره از برداشتن این دوام محنت نقض
عاجز گشت چندی نیز بعد از وقوع این اهبه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجایی
عبارت است چون هنوز موی خط کاسه طلسم خلوت نشینی نشده بود منقد سمر جنس علم سودا
مینمود تا هنگامیکه چهره کسوت خط پوشید و خاطر بهانه جوئی خلیع العذار گردید و در زمره
محاسبان دیوان انتظام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان و پیشه خودشناسان باشد
زمام خودسری رسا و نفس بهیمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ نفس باندازه
صید آهو چشمان در تیه طلب گم گردید و دل خواهش مند رخت اقامت از وطن مالوف بسته
بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بصحن گلزار افتد سیار صد باغ و پروانه
صد چراغ شد فَوَا اَسَفَا عَلٰی فَوَاتِ الْفُرْصَةِ فِی اَیَّامِ الْغَفْلَةِ گوهر گران بهای
حیات برایگانی مال میراثی که بوراثت ناخلف مخالف شده باشد تلف میگردید و بفریاد
دل مظلوم که در اوقات فاقه در پرده شکایت مینالید نمیرسید درین اثنا باحتیاط
آنکه مبادا اوقات بالتمام تاراج بطالت رود در سیاقت شعر و تلفیق انشا
سگالش بکار میرفت تا آنکه بحمد الله درین دو شیوه پسند طبع پسندیدگان مقبول خاطر سخنوران
گشته بدین دو عینک دور نمای و شناس در دبستان تدرب رفته رفته بشرف قرب بندگی
صاحبقران زمان و مهد بساط امن امان عیار نقد بخش شهریاری گوهر گران بهای
دیهیم والاهمتی تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال آمرا و عصمت آبائی شمیم آن است
گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی رای روشن ضمیری گیرا افکند خصم بند
پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره کشای عقدهای
سر در گم دشواری و سختی قوت بازوی قوی رائی و تیر دستی آخرین پایه معراج

٩٢

و مرآت جمال شاهدان استتار فوقانیت عموم ناس را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب اهل این
دیار فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود و لهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز است
بمصقل خامه در سنه یکهزار و دویست و هفتاد مطابق هزار و هشتصد و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت با موارج
که چون مراحل ابیضی الف را جا و قلم در عرض و مفته پیموده اگر اهل دید را بر خطائی وقوف
افتد ذیل عفو بران پوشند و در اصلاح آن کوشند و بالله التوفیق **دیباچه رساله که**
در علم اصول نوشته شده لله الحمد و المنة گفتن گویندگان که انخیال نمی آرد
بسبب ابرام لام ملکیت و لام جنسیت از زیر بار دین گران ستایش بلکه تحسین تزئین عروس
سخن بدین دو گوهر عهده اتمام ارایش آن بر آمده باشد معاذ الله ستایش حضرت
واجب بواجبی خیال محال مراحل ستی و راز محل نزول قافله احتمالست چه توفیق ادای حمد
بر نعمای بی منتهای موجب حمد خدا و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسله لا انتها است
هر چند لب ازین سخن بستن کلید قفل باب چاره جستن و نعت حضرت نبوی پیوستن است اما
اگر دیده بینش بعینک دیده وری نگر داند که بفحوای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشین این دریا
خلاصی جستن خود را در عباب تیار بحار بی انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زاد
خود را باختیار باختن است درینحال چه بر زبان توان آورد که شنوندگان پسندند چه اختیار
سکوت غریق این بحر راتن بمرون سپردن و سخن گفتن با نند دست و پا زدن کشتی شکستگان
هنگام مردنست چون شاهد بست و گشاد و قبض و بسط این سخن را پیرایه یکرنگی در بر است
پس تسلیم کرد اشکلم او ضاع فهمیدگان افتاده در خور است **دیباچه که جهت میرزا**
محمد طبیب خاصه شریفه نوشته اند سپاس ذاتی شکر گذاری شاعر
ضمایر موجودات و منشی فقرات هستی کاینات حد بیان کار زبان نیست چه ادای
هر شکری مستلزم شکری مجدد و راه و ناب سلسله لا یتناهی به براهین عقلی مفسد است
پس مناسب شیمه اندازه دانی و حد خود شناسی آنست که ازان مقام والا که پرواز
از حوصله بال طایران بلا اعلی افزونست فرو تر آمده فراخور طاقت سخن
گوید و راه قریب الفهم عجز و ناتوانی پوید سبحان الله چه میگویم منکه عمرها از طلسم

درست بدام نظارهٔ شکار زلف نیکویان میاید با قدام توصیف بیرون نمی‌آیم چسان با مری
فراترازان پروازم ومطلبی شوارتر وجه همت سازم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال
خاموشی سخن سرا و شاهد انشش با وجود پوشیده روئی دلربا بند در مجمع سخن طرازی این حرف
حرفان چشم دیده وران گوش و زبان بیان از ادای مقال خاموش می باشند
نه خط صیادیست که مانند چشم نکویان حلقهٔ دامش در گرد سرمه پنهان و از لباس ته نمای
کحلی فام مداوش جمال معانی چون کواکب شب تار تابانست گلزاریست بهاریست
که آبش بمیانجی جداول قلم از سرچشمهٔ حیوان جاری و گردش هر دائره گنج هر حرفی پری رویان
معانی را بمنزلهٔ عماریست سیر این شبستان کسی را میسر است که از سوختن و داغ شمع سواد
روشن کرده بفروغ آن شمع بینش درین ظلمات راه چشمه سار معانی برده گلزاریست
که خسروان سلیمان شان بتماشای آن می آیند و مانند چمن پیرایان دست نوازش
با بیاری آن میگشایند شاهد این مدعا آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه دمیده
نتیجهٔ دست پادشاه گردون سریر و نهال حروف نقشش دست نشان صاحبقرانی
بی شبیه و نظیر است زهی کهتر بلند مکان که کرسی خطش از شرف کتابه عرش را زیردست و بلند
مضامینش طاق فلک را پست میداند و دو نقطهٔ مداوش از دودمان تجلی و معانیش را
در شیوهٔ اعجاز ید بیضای حضرت موسویست هر بیتی چون خانهٔ کعبه بندگان را از حوادث زمان
بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای غلامان و قدوییت نشانست خط شریف این
اعظم سلاطین ذیشان در باغ امکان نمونه ایست از شاخ طوبی در روضهٔ جنان که الوان
اثمارش از شمار افزون و از حیز تعداد بیرونست نخست از این ابیات [illegible] سحر نما مینماید که این خسرو
بیهمال با وجود اشتغال اشغال اقلیم کمالات را یک قلم مسخر ساخته و مرکب سبقت
از سائر سلاطین پیش تاخته و دیگری آنکه عیار بندگی هر یک از غلامان را تا چه غایت شناخته
است اگر بازای این بنشوه امتیاز و افتخار که علی مر اللیل و النهار باعث سرفرازی
این خاکسارست بعدد انفاس نقد حیات نثار [illegible] سازد همان [illegible] این شکر
گزاری و مشغول [illegible] اند [illegible] سپاس و ایست اگر [illegible] خود گوید

۹۵

بودی من وقتا سرسبان این بچه زبان تعریف و توصیف آن می نمودم این راه دور و
دراز را با قدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان اچشم روشن ریاض خاطر
گلشن که غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از جیب یار خامه سر بالا کشیده لقوش رایته
شب قدر از جبهه عیان و معانی را فروغ مه بدر از جبین تابان است نمیدانم از جا کردن یکعالم
مطلب در قالب انحروف تعجب نمایم یا از کجیدن خود با این خوشدلی در پوست حیرت برحیرت افزایم
و یکدل از اتش شکرگزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش است
یکجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار که این جهان جان بدان جان جهان سازم نثار به
آرزو و تحصیل و وصول باد دیباجه که حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین
نوشته شده رنگینی مجلس سخن از اسم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره
حوران بهشتی بمشاطگی دو حرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار از سبزه بیگانه
نقصان ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را با نتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر
چون پیشکاران چابکدست بر پا داشته و سایبان اطلس افلاک را بدست فراش قدرت برفراز
ساکنان این محفل والا افراشته از نامیه بهار این گلستان را از چشمه خورشید درخشان
و ماه تابان آب داده و آز رزق مقدر خوان نعم الوان در پیش تماشائیان این گلزار بیخزان
نهاده و صدر این مجلس را بوجود وافرالجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل
بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد بهین ثمر دو حد امکان فایده ترتیب
منفرح اشیا منتخب کتاب بعث بیت القصیده دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری
خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی صلواة الله علیه و آله و شیر آجام قدرت الهی سیف مسلول
ید اللهی قوت شرع متین خضر راهنمای طریق الیقین کاسر بنای مرصوصه کمانت ناخدای کشتی
جاده موحد نواسب اسد الله الغالب مظهر العجائب والغرائب امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین
علی بن ابی طالب و اولاد اطهار زیب و بهار فزوده و نجابت قرمان این بوستان خجسته بنیان را
تملیک ایشان فرموده و نیابت این برگزیدگان را دراتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت
این باغ فسیح الفضا نسب بسرافراشتگان سلسله جلیله صفویه که نوآن چراغ و ریاحین

این باغ اند تفویض نموده بحمد الحمد که امروز که نوبت نیابت دوره تولیت بپادشاه ملائک سپاه ظل الله منتهی گردید همواره به بینائی فطانت جنبش از مکتوم را در سینهٔ ارباب این بزم معلوم دارند و بانگشت اطلاع منازل ازهار این باغ را در شارع هر نخلی میشمارند و همواره پیش نهاد همت خیر اساس و ضمیر عدالت اقتباس است که ارباب امتیاز این بزم عینک دور نمای معنی از آئینهٔ دل روشن و ریش دیده بصیرت دارند گروهیکه بشرف همعصری مباهی اند صدر نشین صفهٔ افتخار و اعتبار و جمعیکه بسر کشی توسن هستی مجال توقف نیافته مرحله پیمای حیات گشته اند محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان بمیزان سخن سنجیدگی میدارد و عیار هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد همواره خواهش بان میدارند که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهر شناسان از ملاحظه آن اطلاع بر کماهی آن حاصل شود و لنجوای صدق انتمای کلام الملوک ملوک الکلام بر صراحهٔ ضمیر اقدس خیال پرتو عکس افگن گردیده که بار یافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این دُرر را در سلک التیام انتظام دهد **دیباچه که بر رساله علم عروض نوشته شده** نیایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفرینندهٔ تواند بود که بغواصی قدرت بالغه از بحر بیکران نیستی گوهر شاهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را برآورده برکنار خوان شهود و بساط اظهار نمود گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان حروف هجی علم والای فصاحت و بلاغت که مانند شجر طوبی در ربیع قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون شاخی ثمیر و غصنی زهیر دارد برافراشت نیروی حکمت کامله اش چندان لال معنی که در ظرف تقریر در نیاید در قالب گفتگو نگنجد و آنمقدار متاع اعجوبه کاری که مطایای افکار بالغ اندیشگان قوی نیرو از کشیدن آن عاجز باشند بترازوی سبکیفه و زبانه سخن سنجید چنانچه گوهرهای منثوره سیارات را در اصداف ارکان سبعه سموات بجواهر این رشته منش نمود و جمان معانی رنگین را در ساغر گردان بحور بر تشنه لبان حقیق دریافت پیمود قصه طویل احسان بی پایانش بمقراض لب بستن منکران بسیط جهالت کوتاه نگردد و دریای بدیع الطاف بیکرانش بکفران مستغرقان بحار نعم لاتعد و لاتحصی منجزر نشود و از سمر آ...

فیض شامل و لطف کاملش بربیربانی را از خبرخوانی میسر و قریب و بعید را از مرایای نوال
افضالش راتبه برروزی مقرر پوشیده رویان معانی و پردگیان مضامین از تابش
آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب در استار الفاظ تو بر تو عریان و فسرح و کنج خانه
دقائق نکات با وجود بستگی باقفال اغلاق بر روی نقابان مضامین سخن مفتح از بهرج
غنیاگران بزم شکرش جان گوش بر آواز آن نغمات تحمید در سماع و از دستگیری بردباریش
پایه قدر افتادگان کوی گمنامی در بلندی و ارتفاع کاهل قدمان بادیه سعی بیدرنگی تو
باندازه پیشی بر پیش افتادگان در شتابی رتل و برق رفتاران دشت پیمایی از دامنگیری
منعمش اقدام سبکپوئی در خلاب و وحل پژمردان سراب در حسن سکالیج سکالش
منقصب دیده وران دوربین از هنگام تماشای بستانسرای رنگینش چشم بینش در نقاب
اهتمام محتجب نهالی که آبیاری تربیتش از حدیقه دل بالا کشد محبت در برکنده بیخ هوا
او تتاج اعتبار نسوج باشد در بزم امتیاز مانند حباب بزیر افگنده است ارکان کاخ نهایت
نظر با صل اصلش از حیث مقالات درست اندیشان حدید النظر در اخبار کنه و تتبع ارزا
درازدستی ادراک از قبض اذیال رفیاتش قاصر و مشعل فروزان دلائل لم و ان چون
آوارگان ظلمت آباد گم کرده راهی از تکاپوی ما لاحصل خائب و خاسر دلهای سوخته
از ذوق بغربان نافذ امرش چون حرف اراجیف از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل
کمال بی اعانت تکمیلش موقوف و مکفوف حزمهای جاذبان از تیغبازی حشمتش سوا و خرم
و دل و زبان کوته اندیشان هرزه درایان از بانسامی عدالتش اخرب و اکم تعالی شانه
و جل برهانه و اعظم شانه که بیت المعمور امکان که در آراستگی چون طاق ابروی خوبان
جفت نداشت بوجود وافر الجود مقصود جماعی آفرینش قبله بینائی و منتش جلاء و
[illegible] نتیجه صغرا و کبرای [illegible] رسول الثقلین [illegible] بانقرها
[illegible] خاتم الانبیاء و سید الاصفیا [illegible] گردانیده نوای جمعیت بلند آوازش
را بمسامع ساکنان ملا اعلی رسانیده [illegible] شعر مشکین مرسلش جهانی
حواس را بسبب مشاعر شنبر بوهنه [illegible] و تکاهای حدیقه ملتش پرده

٩٨

پرده چشم تماشائیان گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین باآنکه پایهٔ دون
شاعری راشارعی بصوب والای جاهش نیست صاحب دیوان محشر و رجوع خلایق در
یوم النشور بمامن شفاعتش بند ترجیعی مختصر ست زهی مبلغ فیض ازل که در رسانیدن انعام
عام فرودهٔ بندگی منت پذیر بوده منت گزار و در تحمیل بار تکلیف امت مطلبش سبکساری
حمالان اثقال معاصی بوده گرانی بار سبحان الله پایهٔ رعایت رعیت و مرتبهٔ غمخواری
امت ازین بالاتر نتواند بود که ذات اقدس نفس مقدس اسدالله الغالب غالب
کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب مفرق الکتائب امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی بالنفس مطهرهٔ خود پیرایهٔ تحا و پوشید
که اطاعت پیشگان را بپذیرفتن بکفرمان دو آمر اعظم مقتضی و از مین تحصیل رضای
مرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد
برلوح اظهار می نگارد که محتاج عنایت بغایت رب مجید محمد طاهر وحید مجالس نویس که از آغاز
ابتسام صبح تمیز و شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش
انتباه غفلت و اوان اگدش بخبری افاقت ست پیوسته خاطر از دور دو طلب ناتوان
سلوک مسالک بیدروان بر خاطر گران بود از ملاحظهٔ الف ابجد بخاطر سنگ شکست که جریدهٔ
بادیهٔ وصول باشد و از سوهان شین قرشت در نظر داشت که زنگ نادانی
که چون بخار دریا لازم دلهای عموم ناکرده کار است از آئینهٔ ضمیر تراشد
تا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ دماغ و بهم رسیدن پرتو شناخت
شاهدان کمال با حسن ظن خود عشقی میباخت و مرکب سعی در تلال و هادغت و همین
مطلبی می تاخت بعد از آنکه چشم باطن محرم خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینائی
از پیش دیدهٔ بصیرت برخاست چون بلبلی که در گلزار برگل یا مخموری که در خمکده
بر مل افتد هر علمی جدا اول را در چشمک زدن فریب و هر فنی علیحده غارتگر آرام و شکیب
بلبود در ین چه شبهه که گم گشتگان بوادی قحط که دو چار خوان پر نعمت الوان گردند و از
ترجیح هریک بر دیگری آسیمه سر و در تحصیل کام و حصول مرام در مانده خاطر اضطراب

سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تامل بسیار به تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل
علوم رسمی که پایه معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش مرجحان یافته
نقد اوقات گرامی بذل قیمت انجنس سامی گردید و دماغ وارسیدگی ازین نشاء بیچاره دو بالا
رسید هر چند که دل در اشتغال این امر حسن و شیوه سخن معمور بود اما تحکم علیکم بحسن الخط دست از
ثمرین شغلی که خامه را امتیاز علم کاو یابی تواند داد برنمی داشت و تخم ریاحین از حروف و
نقاط در حدیقه صحیفه میکاشت بالجمله با دست و دلی داشت راه حیات و کریوه پست و
بلند حادثات باین رو تیره طی میشد و معانی کلیه که در سفر ناگزیر معین همراه و هم رفیق توانند
مخزون میگردید تا آنکه کارکنان قضا تحصیل اسباب مقرر را که بخت مقالید آن در دست
متکفلان مهام اولاد میباشد در قبضه سعی این سیار گلستان همیشه بهار بی علاقگی
نهاده اند بلکه رزق بسیاری از ملتزمان آن مسافران بارنسیتی را نیز باسم این نابلد طریق کسب
معاش برات مستمری اوند بتکلیف بعضی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمره
محاسبان دیوان انتظام یافت دست و دلی که داشت بستاراج گم شدن رفت
و نفس بهیمی در مراتع خودسری چریدن آغاز نهاد و قوت عاقله نزار و بیمار و سانح مطلب
روائی نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس و بدین دل خونخوار طپیدن
شد مطالعه بیاض گردن و صفحه سیما مباحثه اشارات و شفا رجحان پذیرفت و متاع
کسب کمال گرو کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات دردمندانه و سرود
بلبلانه از تضمینات گوی پیشین ربود و آب تازه از تحصیل بر چهره خواهش کشود
رفته رفته گرمی صحبت باده و شیرگان خیال خارخار ضمیر را شعله ور گردانید
و زبانه آتش زبانی و فصیح بیانی بکره اثیر رسانید نشه که میکشان از باده صبوح و گم
کردگان کسوت حیات از اعاده روح یابند از اشعار بلند می یافت و تعبیر معانی سیاه نشینان
معانی از هر چه در نظر می آمد روی دل برمی تافت تا درین امر توغل بجایی رسید که
با وجود اشتغال شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن بر بستر آرام
و راحت بل خواهشمند از احراز معانی نمی غنود و چون ارباب ثروت و اصحاب جاه

جاه و حکمت که معشوق خاطرخواه را در پیرایهای مختلف بر خود عرض میدهد و از غرائب اسلوب هردم سیر بهارستانی تازه نماید بعضی از خراندها و اعاند مضامین در لباس نظم و برخی در جامهٔ نثر اعجوبه کاری اهل سخن را جلوهٔ ظهور می یافت بمقتضای مَنْ طَلَبَ شَیْئًا وَجَدَّ وَجَدَ در همین بکام خواهش فهمیدگان مطلب ساخته شد و نقش از رنگ خیال بخامهٔ موی دقت پرداخته آمد بدین عینک در نمار و شناس دوردستان گردید و آوارهٔ کنجوری معانی با قاصی و ادانی رسید و چون علم عروض آیینه بدن نمای شاهدان موزون خیالست در پرداخت آن نیز نگارش بعمل آمد درین ایام که زمان فرمانفرمای صاحبقران زمان ممهد بساط امن و امان قرة باصرة شهریاری و کامکاری غرهٔ ناصیهٔ جهاندار

سُلْطَانُ سَلَاطِيْنِ الزَّمَانِ اَلْمُتَمَكِّنُ عَلٰى مَسْنَدِ الْعَدْلِ
پادشاه پادشاهان زمانه قرارگیرنده بر مسند عدل

وَالْاِحْسَانِ آفتاب عالمتاب وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا عالی قدر برج
و احسان

وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا عَامِرُ مَبَانِي اِسْلَامٍ هَادِمُ قَوَاعِدُ
و هرآئینه برگزیدیم آنرا در دنیا آبادکننده اسلام ویران ساز

اَصْنَامٍ كَهْفُ الثَّقَلَيْنِ مَلَاذُ الْبَرِيَّةِ فِي الْخَافِقَيْنِ الَّذِي
بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق آنکه

اِنْتَهَتْ سُؤَالُ السَّائِلِيْنَ اِلٰى بَابِهٖ وَاَخْضَرَّتْ
منتهی شد سوال سوال کنندگان تا دروازه او و سبز شد

رِيَاضُ الْعَالَمِيْنَ بِفَيْضِ اِحْسَانِهٖ مُحْيِيٌّ مَرَاسِمِ الْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ
باغهای عالمها به فیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان

قَامِعُ نَوَائِرِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ مُنَوِّرُ مَصَابِيْحِ الْعِلْمِ بِاَنْوَارِ
کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای علم بنورهای

الْهُدٰى مُسَجِّلُ مَنَاشِيْرِ الْفَضْلِ بِاَصْنَافِ النَّدٰى مُمَهِّدُ
رهنمائی سجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده

ارکان الخلافة بالعدل والانصاف مشید بنیان السلطنة

ستونهای پادشاهی با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد پادشاهی

بازالة الجور والاعتساف واقف اسرار علوم وحکم

بسبب دور کردن ستم و بے راهی آگاه رازهای علما و حکما

کاشف اسرار علم الانسان ما لم یعلم

کشاینده پردهای آموخت انسان را آنچه نمی دانست

عیار نقد بخشش شهریاری گوهر گرانبهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطرخواه کعبتین اقبال

فال مراد متفاولان مصحف کمال شمیم ازاهیر همیشه بهار گلشن جهانگیری جهانداری آئینه گیتی نمای

صافی رای روشن ضمیری گیرای کمند خصم بندی بسندیدهٔ طبع دشوار قبولی مشکل پسندی زلال کوثر

بلند اقبالی وجوان بختی گره کشای عقدهٔ سر و رکم دشواری سختی قوت بازوی قوی رائی و نیرو مندی

آخرین پایهٔ معراج برتری ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوندی انس و شجاعت ترجمهٔ آیات

بینات بسالت وجلالت دُر گرانبهای صدف عدیم المثالی مصرعهٔ رسائی فطرت بلند وهمت عالی

حضرت نضارت بهارستان فتوت نامه سروستان مردی و مروت السلطان بن السلطان بن السلطان

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادر خان ادام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان

و برخلاف از منهٔ پاستانی متاع فهمیدگی رائج وجنس ناقابلی کاسد است برادران یمنی و آشنایان

روحانی مکلف ساختند که رسالهٔ مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را عینک

دوربینی بینائی تماشای پرده نشینان معانی نکته سنج بوده باشد حسب التکلیف احباب با خوان

ارتکاب آنرا از مهمات دانسته با آنکه نسخه مشتمل بر این علم در نظر و نثر انموذجی از منقوشات صفحهٔ خیال

بر دفتر اظهار نگاشته و بجهت سهولیت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل و تمهید و با الله التوفیق

دیباچه که بجهت دیوان میرنجات نوشته شده

کتابه پیشطاق دولت سرای سخن نام نامی سخن آفرینی توانا بود که از سفتن گوهر دو حرف کن گوهر

عدم مکنون مربع و مسبع مشترقات و مسدس جهات و مخمس حواس و رباعی استقصات و مثنوی ابیت بلند

آشکار او نهان و قصیده مجادات اعمال انس و جان و بحر طویل حرکات زمان و ترکیب بند
اصناف حیوان و ترجیع بند الفاظ و جودات بعض از قیاس را برشتهٔ انتظام و التیام کشید
وصف لعال نشین مجلس هستی یعنی انسان خاکی بنیان را که درین بحر بی پایان محیط بیکران
از زیر دستان بود به نیروی غواص عنایت شامله از حضیض فرومایگی و تعزلی جو دنی باوج
تاج امتیاز و سرافرازی برکشید و این مشت گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان
سبل گردانید ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار جالی و
در میزان انظار جوهریان دقیقه یاب بحسب قیمت عالی اند لعل شتاب در آتش است که از زور
جمادی خلاصی جسته متوجه بیت القدس انسانیت گردند و راهروان نبات یعنی لاله و گل را که تا بر
اقلیم شگفتگی و انبساط اند مانند سلیمان مسند سلطنت بر هوای وصول این هست آباد گستره
میباشند که خود را بتقریب مقربان غاذیه نامیه بقلوب ارباب عرفان بندند غزالان سبوس
دریافت این لیلی شیرین صفات چون مجنون بیابان گرد و بساط عناصر در معرکه امتزاج
مزاج از زرد و خورد و فعل و انفعال و شکست و ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در
چنانچه این گوهر را ازین کان و این دُر را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین دل و زبان را
از ساکنان عظیم الشان این مدینهٔ الشعور که دار السلطنت سلطان روح است برگزیده
یکی را خواه نخواهی راتبهٔ تجرد نژادان معانی و دیگری را رتبهٔ محرمی و ترجمانی داده
و از دیده و دریچه باین گلستان همیشه بهار نخزان کشاده و صلای عام رخصت دخول
آن بهشت آباد در عموم آوند و آزمان در داده و منادی عنایتش ندای بشارت
انتمای اِنَّ لِلّٰهِ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهَا اَلْسِنَةُ الشُّعَرَاءِ بگوش هوش ارباب دریافت
رسانیده و در یخال بن بحیدان قاصر بیان یعنی سیلی خور امواج حادثات طالب
طریق اخلاص و نجات بچه زبان طریق حمد پوید و بچه عبارت شکر عطایای لا یتناهی گوید
چون اینها بدان فوق طاقت انسان و خارج از وسعت آباد و بیانست عطف عنان
ازان وادی بیابان نموده بر لوح دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش
نشین سخنان شاخ بر شاخ افنان این بوستانست دران گلستان خلد نشان حضرت صغیر

۱۰۳

دو گاه بگاه بپرواز جناح خیال بسیر آن بوستان بخبران شتافته جهت سخن شناسان که چشم
براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای نگارنگ سخن بدست خیال
بسته لال ورکندن این معدن روح فرما ورابوصل شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته
نقد فرصت خرج وگوهری چند فروزان درمخزن بیان درج نموده آئین درج را مهری
جز بکارت دو شیزگان سخن نیست واین عروس را پرده بر چهره دلربائی بغیر
از دیده دل واکردن نه وچون مخزن را قفلی ناچار وگنجینه را چاره سی در کار است
که نامحرمان را از ان دست وصول کشیده و پنجه تصرف پیچیده باشد با این
بیت الصنم را القفل ابجد بقفل وکشادن آن را امفتاح دریافت حرف شناسان محول
ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل ولاله این بوستان چون عندلیبان نوا سنج
وخوش الحان وسرسبز خوردگانش چون مژگان نیکوان حریف حرف وهمزبانند سخنان
شوخش را در قید آرمیدگی رقوم بازیگوشی طفلان دبستان مژده آزادی شنیده
ومعانی بیانش را بی تکلفی عاشق لاابالی بمعشوق رسیده شیرازه کتاب را از شوخی عنان
چون رشته طاقت عشاق از نظاره معشوق خطر گسستن ونقلهای نقل شیرین لبان را
که ریخته شیره حیاتست با کام پسند تریاکیان صحبت چسپان اختلاطی پیوستن گزیر قصائد
را دلربائی پس کوچه خم گیسو ونزهت خدائی قطعها را دلکشائی فاصله خیابان آبرو بیداران
این شبستان را هر دائره دهانیست بذکر خفی کشوده وهر سطر جهانداری شکلین لباسانش بر جراحت
ناسور دلهای عاشقان غالیه سوده گلشنیست بید وبند دشگفته رو بابش بی تکلف زود پیوند
سوخته برشتگانش را چشم انتظار براه وارسیدگان که کی از راه انتظار برسند وشیرین گارش
راگوش بهوش وقف آنکه لذت شناسان این شهد را که انگشت پیچ زبان گردیده کی چشند میزبان را
تکلیف مهمان درکار رمانده سخن درمیان وتکلف برکنار است دره نیستانه بزمی چیده و بقدر
سرانجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب سبحانی ریاحین معانی در جام زآبدان را
حور وغلمان نکات بفحوای قُطُوفُهَا دَانِیَة برحمت تحصیل رام ابشتابید که مبادا ناگاه
سخن سرد چهره پرده گیانش از غبار کسادی پر گرد گردد وبیاض که جهت بیاض ابدا

۱۰۵

پاشی نوشته شده طبیعت که نقشبند شعر بافخانهٔ سخن است قماش کاری تازه در نظر دارد و از تخیل دوخواتهٔ فکر و خیال هر دم صورتی بدیده تامل می آرد میخواهد که زمین بیاض سفینه از سخنان شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان بمو ارنقش از رنگ ساز و و فرشی ملون که جامه کلبندی بهار را در نظر بشنید کان خوار گردانند برای مسند نشینان بساط سخن انداز دا ز قالی بازار آنچه شمان ترکستانی شگفته روتی باغ خیال آرایند و از فصحه کلام شکر لبان شیرین سخن محفل مجلس مستان معانی خوانی ترتیب نماید که جهت ترطیب باغ می و مزه باغ و کنج فراغ مهیا و آماده باشد بیت نامی ندیده ایم که نقش بود ز خویش + غیر از تراب بغیش اشعار باز سوداگران استقرار و تتبع از هر مصری از امصار و قطری از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت و عباس آباد جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوتی و الفت و تبریز سلامتی و صحت و مشهد مقدس جان فشانی و شهادت و کربلای تشنه لبی و مفارقت و چین بدخوئی و نزاکت و خطای بی پروائی و عدم مروت و شیراز مهر امهات عطوفت نهاد و بیجاپور عقوق اولاد و اصفهان کثرت غنج و دلال و کاشان آرزوی وصال و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار نونهالان سرو قامت و بحرین دیدهٔ تماشا و حیرت و شام غریبان بیکسی و غربت و مکه مکیدن لب شاهدان و مدینه الرسول پیغام وصال مشتاقان و صبر ایوبی و مکران مسکر معشوق و دلکوبی از هر قسم متاع که یافته دست خیال استادان و قت پیشه است پیشه پیشه آورده اند و در انتخاب هر متاعی بجای پای دقت و استادگی دندان بر جگر افشرده پوشیده نیست که قبای شالی که در کارخانهٔ خیال از موی میان و زلف بتان و خط کلچهرگان باتمام رسد و زربفت طلا و نقره بافیکه از خیال سیمین بتان و زردی رنگ دلباختگان انجام یابد نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن آن رسد و از نظارهٔ گل و برگ آن هر تماشاے بوی اعجوبه کاری و بدیع نگاری کشد این باغ همیشه بهار گلستانیست که آرایش نوری از این انوار و از هری برگی از این ازهار و فردوسی سخنانی اشجار و رودکی نهری از این انهار است چه اصناف بلبلان خوش دل که بتوفیق

تماشای این نزهت آباد یابند چون آب در حوض جدول آرزوی فراغت بر پشت نخواهند
و با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هرگاه من مجنون سبب پروا که در بیابان
بی تعلقی وسوداگله گله لیلی در هر جرگه آهوی خیال وارد و در گلگشت این
بوستان برای خوشوقتی دوستان داغ سوخته و چراغانی چنین افروخته باشد زهی دولت
که آتش طبعان پروانه وار بطوف آن سرگشته و بی پروا نیایند و از میوه های پیوندی ناز
و نیاز حسن و عشق این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان را
و آن ورزیده سبعتین تماشائیان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ
نقصانی نیست چندانکه موائد نعم ازین خوان آراسته برگیرند همان نقشهای تمامی بر جا
و این شمع فروزان بدستور نخست صاحب ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه در
پرده بیان حسن صورت آن منصه ظهور کشیده سخن ست که از دریای محیط تجرد و قصد
دلجوئی و پای در گل رفتگان گلزار تقید نخست وارد شهر صورت تصوری تصدیقی گشته
جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن میسازد و از آنجا لباس موزون الفاظ در بر
کرده از خیابان زبان و دروازه آذان بکوچه هوش در یافت دانایان در می آید
و گاهی در بنفشه زار خط رحل اقامت می اندازد و مانند آب زندگی در ظلام و پرتو چراغ
در تاریکی مشام جان را تازه و روی مجلس را اصحاب غازه میگرداند مدتی یاقوت روح یعنی
نفس همدم و شبهای دراز در خلوتکده پرده دل محرم بوده چنین مهمانی لامحاله تعب
گرامی کفران نعمتش نمک حرامیست آنرا که دیده بصیرت بینا و آئینه دل صاحب جلا باشد
بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان می آید و مانند مستان لایعقل ترک خود و اراده
مینماید و آنرا که غبار دیده نمبر سد راه گشته طریق تجاهل پوید محرومی او را بس دیگر کسی چگوید

دیباچه که لب الاشارات خود تالیف نموده نوشته آمد

نیایش و ستایش کریمی را سزد که جامه اعمار انس و جان را از تار زبان و پود انفاس
در هم بافته و رشته زرین خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت
تافته خامه صورت نگار هیولی را جهت خوش نشینان گلشن وجود منتجر قابلیت های شاخ بر شاخ

مفروشش ساخته و در خلوتخانه مرکبات طرح اختلاط و استیناس میان مخالفان اضداد انداخته
آب بیدار دل را پاسبان خواب سبزهای مخملی نموده و گره شرار را بگره کشای خار ناخن قفل غنچه
از هم کشوده صندوق سبز خاک را لبریز گوهرهای شاهوار قدرت کرده مصلح هوا را که انفاس
حیات بخش زندگانی شعبهٔ از اوست از کتم عدم بمیانجی آب و آتش آورده آب را لعل سقا
آتش ساز است که نان روزی خواران او در بغل دارد و رگ ابر بهاری از آن سیراب
ست که بقطرات باران نعمتهای الوان بمردم میشمارد و حشت سائیدن رزاق بیپایان
که دست قدرت ضامن الصبیان اوست آسیاهای آسمان در گردش و این منعم حقیقی با وجود
پاکاران اعناب و اشجار و دستیاران اوراق و ازهار در رسانیدن وظائف مقرره
موظفین خوان نعم فرد است به نیروی فرمان امر کن در نفس نبات که خدمتگار پرورش
فوائد شیرین حرکات میباشد از تعب خدمت شبانروز در خواب و شبانروز بیدار
و در حالت بیداری و خواب این حارس مخازن نشو و نما کان دیده دیدبانان لطف نهان
کوتوالان قلعه آسمان بنیاد خبردار از سرو روی برف و دم سردی زمستان تنور گلهای
بهاری برای پختن اثمار گرم و از گرمخوئی و حسبان اختلاطی تابستان ربیع دلهای
سخت استخوان اثمار نرم است و در شبکه صیاد قدرتش دریای محیط دهان چون ماهی
بر خاک طپان و در ادای شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا بر
خود لرزان است نباتات بفرمانش خاک خورده حیوان را چون دایگان مهربان
بشیر اوراق و اغصان می پرورند و ریشه های درختان چون خدمتگاران
چابکدست برای آسایش نازپروردگان روائح حریر گلهای بوستانی را می گسترند
بمفتاح کشادکاریش ظهور از ریاض عدم به قلعه های دربسته بیضه تا و رسیده
آیند و غنچه های گلها بهدایت و سیاقت خضر راه نمایش پاپایی به دامن
پیچیده از کمین مکامن شاخها برافراز منبر ظهور برآمده جلوه گری
می نمایند چراغ درخشان برق را فتیله های [illegible] از باران باران
بر می افروزد و این رشته ها که تابیده دست قدرت است قباهای

اندامی برای موزونان سر و شمشاد مید و زد و گاهی صورت آتشی بفحوای الصلح
خیر بوساطت صورت هوائی بخانه خالی صورت مائی بر می آید و گاهی بفرمان قهرش
چون ناخن سباع گره از رشته وجودش میکشاید و قوت تماذیه رابی زبان سخن طراز خانها
چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر و مصوره رابی میانجی خامه مو
موکاغذ نیست خوش قلم در پذیرائی تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نفس سوخته
صبح رانمود ارشب ظلمانی و در حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی قد
راخاصیت مومیائی انسانی و کانی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود دامن بر
میان استوار و دریا را در پرورش فرمان خار و خس کلفت بفراشی اضطراب خاطر از دل
برکنار است عقد اخوت سیارگان با دوران آسمان در تربیت گوش بر آوازان سمکیات
محکم و حال طبایع کلیه از تشویش چگونگی بدبو د انتخاص کائنات در سهم و مبهم است فرس
فراست دریافتگان و قائق از معقولات اول و ثوانی در عقال حیرت و دیده بینائی
حکمای دقائق بین از سیاهی شبهای جهل مرکب در خواب غفلت است و لهارا بدلها
رشته و پیوند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای عشاق ابی طپیدن در سهم شکسته الثنا
که وصف فعال مرکبات جای وار و کمند بلند دو قی آسمان از عقل و دور اندیش کرامت نموده
و مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای ثقلین و راهنمای خافقین لذ
بر لذت افزوده این برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته
آئینه خاطر انورش را از زنگ هوس خیال اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرا را
از دو راسته ظلمت ادیان بسوخته چون ثعبان موسی سراپا دهان نموده و به پرتو این چراغ
خورشید ضیا بنیاد شپره طبعان ظلمت جهل مرکب را آزموده این آسمان خورشید نشان
را از دوازده برج امامت که هر اثنین آن اباهم اثر قران سعدین است موجب استحکام
شریعت کرده و شفونه فرمان این گوهر والا را دست بدست بخازنان اوامر و نواهی
یزدان سپرده صلی الله علیه و آله و بعد مرات اذهان باریک بینان معارف منطبع میگرداند
که عندلیب آشفته بال پریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفه کتب علمیه بصحن

گلزاری که بلب الاشارات موسوم و در سلک مصنفات افضل افاضل وقت خود علامه رازی منظوم بود گذار نمود والحق کاشنی و بدشگفته روپایش مانند غنچه نیم خند جلوه گر و عطر پاش و شاهدانش را چهره و لباس دلربا و خوش قماش ابتهاج سیر آن گلستان که سیارانش را از عطر گلهای کیفیت باده ریحانی حاصل شود چنان اقتضا نمود که این پوشیده رویان که در سبعه الفاظ محجوب از نظر تماشاییان مستتر اند بحلیه پیراهن نمای عبارات فارسی که حکم آئینه بدن نما دارد مجلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان نابلدی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه که باندام دلربایان گلفام به تیزی ذهن حدید بریده شد و بیکفته بسوزن نوک قلم در رشته پرپیچ و تاب فهم باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار اغلاقی در پیراهن شاهد مدعا بینند از اعتراض نبرآیند و احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تثریب برگزینند دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته اند سخن که بجادوکاری معانی تازه ساحری را از سفینهای گاوزبان اگویا و انوار آثار روح الامین معانی را در لیالی دیجور نفوس قوم را م فریب و الهام نموده کلیمیست که از صحرای تجرد به روشنائی آشنای روانه طور طور نفوس انسان و وادی ایمن دل شجره زبان که بصفت اصلها ثابت و فرعها فی السما در حدیقه مدینة السلام دهان انگشت نماست گردیده و نفوس بشر را که هر یک در مصر وجود خود کارکنان مصری و حواس را مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلی میگردانند در بقعه تسخیر و فرمانبرداری کشیده بحر نظم را بعصای قلم چون دو مصرعه بیت از هم شکافته و بر بنیان نثر انبر هان عصای معجز نما که قصب السبق سخنوران لقب اوست بر ساحل مجمع البحرین لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم است خضر سخنور خوش خطار ا پیشوا ساخته سلیمان وار مسند سلطنتش بر هوا گسترده میباشد و در غار تار صماخ رحل اقامت انداخته موسی را از نسبت کلام آوازه کلیمی بلند و از عیسه مسیحائی بوسیله سخن اجابت را دلپی . بیت با آنکه دامان تقدسش آلوده غبار تجسم نیست باده وجود عناصر و افلاک گردیده و هر چند از الالبش بنسبت علو و سفل مبراست لیکن لها

طوبی مثالش از آسمان بزمین دمیده اگر کسی را در صدق آنچه خامهٔ صادق بیان اخبار بآن نموده اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بفحوای اِنَّمَا اَمْرُهٗ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا براین گواه است سلسلهٔ اعداد و معدودات از وی برپا و صورت حال باطن گویندگان از آئینهٔ حسن تالیف او پیدا و هویدا است کاخ مطالب وضیع و شریف از و صورت کار حصول بمشاطهٔ عذر خواهیش توبه صاحبان فعال قبیحه مقبول گشته و است تا از خود شمرده چندان برخود نه پیچیده که در جامهٔ حصر گنجد و مقدار تا وزن و قدر از دیا چنان به سنگر نشسته که میزان بیانش سنجد تا آنکه سقف فلک ثوابت بطفیل او اطلس پوش و مسدس جهات تجمل و خوابه روز و شب برای او مفروش است از راه حسن معاشرت پری وار در جلد هر بیاض خزیده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان رسیده باندازهٔ خواهش هر کس چندانکه از وچشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در پردهٔ ادب با تعینی او اهموده که شنونده بچشم خود شنفته خط را از و دلربائی سواد چشم خوبان و بیاض را معجزه ید بیضای موسی عمر النست عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در مجلس نشستن چون بتصفا الیقین رشتهٔ هستی بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوا چون پستی و بلندی در آغوش هم اند سگ لیلی را با هوای مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل بدخوی گله گزاری در آغوش دایه رضامندی سرشت تسلی است برمش آرمیدگی بهشت برین بلندی آسمان در زمین غزلهای غزلیاتش دفینه است هر سفینه قافله گاهیست که مسافران دیار عدم با متوطنان شهرستان وجود در انجا همصحبت میباشند و سواد هر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن بآن میشناسند هر بیتش چون لبهای بهم پیوسته خاموش و سیاه سیفیست سراپا هوش را از هر کس را چون سرمه بچشم کشیده و در سواد جهل مرکب هر سخن ناشناسی چون آب حیات در ظلمات پای در دامن کشیده حدیقه هر بیاضی با بیاری سحاب در پاش طباع دریادلان سرسبز و ریان و گلبنهای هر گل این گلستان بنسیم انفاس مسیح دمان شگفته و خندان میباشند دامان مصنفان چنین را اگر همه برای گرفتن دامن معشوق است از دست نتوان داد و داغ حسرت هم زبانی را باختیار بر جان و دل نتوان نهاد و غافل میباشند که سخن سست بیت قوت

روح قوت بدانست + سخن اینست غیر ازین سخنست حسب الامر اعلی بجهت
خاتمهٔ قرآن نوشته اند از آثار مبارکی فال شریعت مقدسه
نبوی و خجستگی احوال ملت مطهرهٔ مصطفوی یکی اینست که پادشاه زمان مالک رقاب
دوران بعد ازین قول و فعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد فرامین جناب باری
[illegible] هدایت بر سالکان طریق رستگاری کشاید ادای سنن بر ذمت همت
حق شناس اجب داند و از مصحف اعتقاد درست و عزیمت صحیح سورهٔ عزم
اخلاص خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت بگواه
شاهد حال باشد چشم خدا شناسی روشن ریاض شریعت پروری گلشن که اعلی
حضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان صاحبقران نصرت پناه اقلیم
کشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب
کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقهٔ دولت بیمنتها شعشعهٔ خورشید
جهان کشائی پیرایه پوش عرائس داد بخشی و ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر
منظور النظار کارکنان قضا و قدر السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان
بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
بیت فروغ طلعت گیتی ستانی ٭ شه صاحبقران عباس ثانی ٭ که ضیای آفتاب
جهانتاب فلک رسالت و نور ماه تابان آسمان هدایت و ولایت اند درست نمغی گوی
امتیاز و پیشی از سلاطین سلف ربوده اند و اوامر و نواهی الهی السمع و دریافت از سخن سراپا
خاموشی مقال مخدرات حجال آیات فرقانی شنوده و بر اذعان فرمان منشر انس و جان از
حسن افعال و اعمال ایراد و برهان نموده چون گلستان کتاب کریم و قرآن عظیم که طاوسان
قدسی آشیان معانی در فضای آن فوج فوج در پرواز و عندلیبان حکم و حکم بر شاخسار
الفاظش هم آوازه اند مکان شاهدان بهشتی سرشت اوامر سبحانی و جلوه گاه شاهد هر صفت کرده
سبع المثانی بفحوای اُکُلُها دائمٌ مقتضای قطوفها دانیةٌ باثمار گوناگون اعجاز تماشائیان
حلاوت بخش ایمان و بینندگان را قوت دل و قوت روح است همت والا نهمت معلی متوجه طراحی این حدیقهٔ بیدار

ارم نگار گشته نزلال صاف اعتقادی که از چشمه سار خداشناسی تراوش دارد چمن طراز
بوستان خلد عنوان گردیده و حسب الفرمان قضا جریان فلان غارس نهال حروف و
نقوش این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که باثمار عمر دوام و حصول مرام که مثمر
این حدیقه الٰهی ست شیرین کام باشند در تعریف میرزا معزالدین محمد موسوی
شهرستانی تجرد نژادان معانی و سرخیلان افق آسمانی که از اوج اطلاق
لاقیدی بساحل دریای قلوب ارباب عرفان عیابه قلیب آزار اخوان چون ماه کنعان نزول
میفرمایند مانند اوراق ازهار و نقود کامل عیار نثار در دامن وازن انظار و غرف
کنار شعور و اشعار ذوی الابصار جلوه گری مینمایند و چون خضر و الیاس در بحر قلوب
و بر مکتوب بحفظ از ترددِ تگاپوی نمی آسایند پیوسته در حین ظهور اقامت نزول رحلت
اندامی حروف لباس تمامی نفوس بمدارج مشک اندود کلمات و حدائق عنبرآمود الفاظ
که هم ایشان را بمنزله بال پرواز و هم مثابه پیمانه نشاء باده اعجاز و هم ترجمان بیان هم با نعم
قاطعان طرق و راهزنان نسبت میباشد و این لب قشر نما و این پوشیده پوسیده مانند از
امتزاج با تشخص مزاج که نتیجه آبا و امهات کثیر است بآن پرنیاد کان پوشیده رو و در رنگ
گل رعنا با وجود اختلاف هم از اتحاد میرزند و از انحراف اندایع آنها از منهج اعتدال چون
صورت آئینه ناخوش نما در نظر ناظران معانی دگرگون مینمایند و ازینجاست که اقلام رقم
نگاران را در اصلاح این طفل مزاجان که بشوخ چشمی شرار و سبک جولانی نسیم بهار
اند خاصیت چوب ادیب و در رشته سطور مسطورات منظوم و منثور مقابله نبض مریض
بانگشت طبیب است چون زبان روات ثقات بصفت دیانت واری موصوف
و چون عیبه سلاح بحفظ الغیب معروف میباشد و نگارندگان اخبار و اشعار که در
حقیقت منتخب و بهترین طائفه از طوائف تجار خریدار متاع غذای روح و روان در بار
دارند بلکه لیلی و شان شیرین حرکات معنی را مجنون طبعان بادیه هواپرستی که خسران
سر بر خود سری اند میرسانند شریک غالب شعر بافان کارخانه خیال می باشند
و نسبت ناقلان کلام بنساج قماش سخن نسبت گلفروش به پیراینده چمن و

۱۰۱۲

نسیم مصر نسیم پیراهن دست میکشان بدهن است درین حال گوینده از کارنده چون صاحب
کالا از مشتری منت پذیر و درحال هر هی و خیراندیشیش طآریست اسیر خصوصا در صورتیکه
ناقل قایل را ائد و نفع این معامله باو عاید گردد مصداق این کلام صورت حال اعنی
مفر الکلام است که مودبانه و طیبانه و مشفقانه بجال مکتبیان گلستان الفاظ و زادگان
طامع محتاج عنایت رب لطیف مجید محمد طاهر شریف وحید رسیده
بخانهٔ دقت پرداز چهره های این دوشیزگان نموده باوجود نهایت وقت بشراکت
وهمسری این ناتم بادیه بیدماغی و ناو تلال آن را بپای تفتیش و تفحص پیموده این
بوستان پیراسته را شایسته سیر و سراسر روی صاحبان دریافت
بل گوینده را رهین منت خود ساخته و قدر هریک از غریب زادگان معانی
غریب بند سواد رقوم را بواجبی شناخته اکنون این خوان آراسته برار باب
ذوق سلیم سبیل و میزبان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل است والسلام

بجهت خاتمهٔ جامع عباسی نوشته

که نسبت خرقه اش بسلطنت افرحمی رسد و بر جامع مرصع پادشاهان تفاخر نماید لباس
جامع عباسی مسائل شرعیه تواند بود که دوستداران آل رسول بید بیضای یکدیگر
بسوزن اقلام و رشتهٔ مداد و حریر قرطاس در خیاطت آن بذل جهد بتقدیم رسانیده
باشند و عیار محبت و دوستی خود را باهل بیت در تلخیص این امر خالص ظاهر ساخته
یقینکه منسج و نساج هریک جایزهٔ اجری جدا از خزانهٔ انعام عام الهی کرامت خواهد

در خاتمه شرح فارسی که بر رسالة خلاصة الحساب نوشته شده

ابکار افکار منظومه و خرائد بدائع علمیه منثوره را که حسن یوسفی و غنج
و دلال زلیخائی باشند آشفتگی دواوین و مهارضت کتب رسائل هریک را
محتاج مشاطهٔ پیرایش و آرایش و طبیب مقابله و تصحیح میدارد لهذا تماشائیان این
گلستان که سراسر روی آرزوی تفکر و تدبیر تماشاچک و صلاح هریک از مطالب

طاعتست چه خوش آینده مینماید از دانش طراز یکه ادا فهمے و نکته بیانی را چون دل
دربرگرفته باشد من که ودایافته اداهای نازکم چندین ازین استعار طرف می بندم که باغبان
از گل و می خوار از مل نه بند و اکنون خشتے که خواهم که جلوهٔ این سیاه پوشان که از کمال
معنی پیرائی ملاحظه فرماید و ناخن طبع حدید الفکری که پهلوی اداهای نازک را خار پایهٔ
سخن را نخندان میداند دیگر مراچه احتیاج گفتن حق تعالی ابکار استعار آن یگانهٔ آفاق
راچون او محجوب نذارد و بپرده دار تقا و تصاعد بمدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد

درجواب مکتوب حاکم ملتان که بذوالفقار خان حاکم قندهار نوشته شده

زلال عذب الفت و اتحاد و ماء معین مودت و وداد
اعنی نامهٔ محبت ختامه فلان که از سرچشمهٔ یکتادلی و ینبوع دوستی یگانگی تراوش نموده بود مانند
سحاب بهار و ابر مدرار که در حدیقهٔ مشحون برریاحین از نم بارکت بد فیض ورود ارزانی
داشته هم گردنشان طریق یگانگی و کلفت و هم نخل طراز ریاض التیام و الفت گردید و
گوهرآبدار مراعات قرب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت و ولا مکنون بود
بغواصی غور اندیشهٔ وقت پیشه بدست آمد و پسند جوهری دریافت گردید بر واقفان دقایق
عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعد العین عقل و نقل بر ذمت همت کافهٔ امم
و اصناف بنی آدم عموماً و بر حکام و کارکنان ثغور که انجمعی ازین گروه خبرت پژوه تعدے
بکافهٔ رعایا و برایا ننماید خصوصاً واجب و لازم است پیوسته بار یافتگان این امر خیر انجام
سلسله جنبان ارتباط و التیام میباشند لهذا بایالت پناه فلان که فاتح ابواب آن
شده بود و سالک طریق آشنائی گردیده چون شمیم این معنی از بوستان طور انوالاحباب
بمشام اطلاع و آگاهی نرسیده بود و بنابر مقتضای ظاهر دران شیوه خوداری میشود و اکحال
که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده بادی این امر شریف شده اند
برین خیرخواه عباد الله نیز لازم است که مراعات این امر بدیع که منشاء رفاه حال شریف
و وضیع و رفع مفاسد قطیع است نماید در باب اجناسی که فلانی باتمام آن مامور است اشعار
فرموده بودند که تفصیل آن بنظر فلان رسیده تعجب فرمودند که با وجود سبق رفوز سلاطین سلف و وزرا

۱۱۵

بروج برتری و شرف تحصیل اجناس سطور نحو دیگر در نظر آشنایان با یگانگی پرده بیگانگی
ست مناسب شیمهٔ کریمه یکجهتی آن بود که بی تکلفانه از سرکار آن گنجور متاع دقیقه شناسی طلب کرده شود
مستور نخواهد بود که تجار خریدار بهر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه میگردند چون آوردن
اجناس شایسته مرآت حسن سعی و وقوف آن جماعت بعضی تفصیلی از منسوبان درگاه والا
باز یافت مینمایند که باین تقریب خدمت سگالی خود را بر ایستادگان پایهٔ سریر
خلافت مصیر ظاهر سازند و تعجب در اینست که بعد از اطلاع آن وزیر سامی طرز ارسال
بر تفصیل مزبور روابط سوالف سلاطین جنت مکین پر امنظور نداشته بفرستادن اجناس
مفصله فاتح ابواب یکتادلی نگردیده اند یقین جامع ... که وقوع فلان مقدمه که در نظر
والای سلاطین چندان وقعی ندارد مخرب اساس دوستی که بمعارضی چندین پادشاه دقیقه بین
حقیقت آگاه تشیید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان از اقدام برین امر بغیر
از رفع مظنهٔ کوته اندیشان چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مظنون چنان بود که مدبر سور یکه
زبان نواب فلان این خرابه بقید ربا عث گردآلودگی منهل عذب دوستی طرفین نشده
بود نخواهد شد لهذا بعد از مفتوح شدن آن در بابه نامهٔ مودت ختامه مشتمله استقرار دوستی
قدیم ارسال داشته چون فی بنا و ما فیها در تصرف ایشان در همی ابدا اعلام فرموده بود که
از استرداد آن ملک بغیر ازین مطلبی نبوده و چنان نیست که این حرکت موجب تزلزل
ارکان دوستی قدیم شده باشد و هر یک از نفائس بلاد که رقم اختصاص بران کشیده
شود در عوض بتصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد و از آن طرف
بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده با وجود وقوع این مراتب طلب داشتن
اجناس مفصله از اقتضای ظاهر دور می نمود چون در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح
ذات البین باین خیراندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی اندیش
چنان میرسد که چون چشمه سار یکتادلی نخست از حرکت آن طرف غبارآلود کلفت گشته
اگر در صدد انفتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند بتقریب جواب نامه که
قبل ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند

116

پادشاهان سعادت قرین واجب و لازم و فرض و متحتم است که در ضمن رعایت این معنی اطاعت خالق
انس و جان فرمان پذیری پادشاه دوران بوقوع آمده باشد و چون بنا بر
مراعات رفاه حال عباد و امنیت و آسایش بلاد بساط دوستی و اساس مصالحه
فیمابین پادشاهان طرفین و سلاطین جانبین گسترده و افراشته و سررشته تناقض و خلاف
بچنگ حکمت انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابد بنیان از هم
نقض آیین ولا و بازخواست بندگان اشرف و اقدس اعلی مرتکب امری که منافی آیین دوستی باشد
نگردیده اگر خلاف آدابی از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلایق
اند بظهور رسیده نادیده و ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب زیادتی جرات آن ناعاقبت
اندیشان گشته بیشتر از بیشتر سلسله جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را بمضمون الفتنة
نائمة لعن الله من ایقظها در معرض بازخواست نشاء اولی و اخری در آورده اند تا آنکه
درین اوقات تقی سلطان که یکی از سرداران اکراد و سررشته فتنه و فساد است مکرر
بسر راه تجار و مترددین آمده و مبالغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده
و چندی را نیز به تیغ بی پروایی مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و اشرار و مال از آباد
آن کوته اندیشان بدمآل به نیروی اقبال بیزوال مصون از اختلال باسهل وجوه
مقدور و میسور است بتصور اینکه مبادا تلافی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد
بندگان این دولت محکم بنا در صدد قلع و قمع او در نیامده مکرر او در آن باب بحکام جلیل القدر
سابق و لاحق و آن اعلام نموده مترصد آن می بودند که حکام آن مملکت بازخواست
آن خار راه از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز بعذر اینکه بدربار اقبال عرض
نموده تنبیه خواهیم نمود تمسک جسته در مقام تادیب او در نیامده اند و اهمال ایشان
درین امر باعث زیادتی جرات او شده در سنوات دیگر بار تکاپوی این قسم امری شنیع
نمود جمعی کثیر از عباد الله را عرضه تیغ هلاک ساخته بعضی از محصولات الکاء متعلقه
این حدود را در معرض تضییع در آورده اسباب و اموال جمعی را یغما نموده روز
بروز بیشتر از بیشتر مواد خودسری و گمراهی و طغیان گردیده مهیج فساد میگردد و شاید که

حکام جلیل القدر دوران چون در هر سال تجدید می یابند بعلت بعضی مطالب که ایشان را منظور
باشد یا عدم فرصت به تنبیه و تادیب آن ناخوش شناس قیام مینمایند و چون امر خزینه رفته
رفته منتج مفاسد کلید میگردد و انجمنی بسائر محال سرایت نموده موجب مناقشات عظیمه میشود
لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه حرف ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض اظهار
و اعلان در آورده که اگر از جانب نجیب انجناب دفع و رفع او خواهند نمود دلنشین کسی
نمایند که باین امر قیام نموده زیاده ازین نگذارد که در گلزار همیشه بهار صلح این قسم خار برانگیزد
محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال موانع سیاه کینه خواه آن طرف را فرصت سرانجام این
امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ در آمده و یقین حاصلست که احتمال نقض
عهد را بخاطر راه نخواهند داد این خیرخواه باسهل وجوه آن بداختر را با تبعه و لاحقه آواره دیار
عدم سازد و غرض که من بعد فتنه انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله ارکان
حیاتش از بنیان قلع و قمع خواهد گردید کتابتی که از جانب میرزا
تقی اعتماد الدوله بصفدر خان نوشته شد
مرآت چهره نمای بهشتی لعبتان دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار ازهار اظهار ابتسام
و الفت اعنی رقیمه کریمه که صفدر خان ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلی حضرت
والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار فص خاتم سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی
اشرف و اقدس خاطر همایون از امور ملک پیرائی من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه
والا جاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند و الویه دولت و اعلام اقبال
بفیروزی و اجلال بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت و مرکز دائره جهانبانی و خلافت
است نهضت نموده رسید و از تبسم نسیم یکتا دلی دهان غنچه های گلبن اتحاد لبریز
تبسم گردید آنچه در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت
ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور رایت جهان آرای این سلسله جلیله که چون علاقه خورشید و ماه
بمقتضای ذات فیمابین مشید و مستحکم بوده نگاشته خامه مطلب نگار شده بود و الحق در عالم اشنائی
که اجزای آن رشته دوستی دست در گردن آمیزش هم داده هیچ چیز شبیه و نظیر صدا قت دالفت

تواند بود که بنای آرامش بلاد و آسایش عباد به پشتیبانی این امر رفاهیت اساس از صدمه
تزلزل حوادث دوران و لطمه نیرنگی اوضاع نشاءامکان امین ست و ازینجاست که همیشه
خواقان لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و برجمعی از بندگان دولتخواه فطرین
که بمقتضای خیراندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان ذوی الاقتدار با رعرض مطالب
باشند لازم ست که بمجلی مرعیات ائینه خاطر این طبقه علیه از غبار کلفت مصفی سازند و چنگیز
در باب جنود اوزبک که بسبب توجه پادشاه والاجاه بتسخیر ماوراءالنهر پای در دامن اجتناب
کشیده مرکب تاخت خراسان نمیکردند صورت یافته بود کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش
واستیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه بر اصاغر و اعالی ظاهر ست و دران باب تصدیع ندادن
وا رسیده آگاهی را اولی میداند ایمائیکه در باب مغتنم دانستن شیوه التیام شده بود بر ارباب دانش
وبینش ظاهر ست که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف
بمعاضدت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق و رجحان بوده
اند چون پادشاهان والاتبار سایه رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق
عنایت ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشائی بوده اند بیت دران مقام که خورشید
چهره افروز ست بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست شمه که در باب فرستادن ایلچی علیمردان
خان نگارش یافته بود بران حق نعمت شناس ظاهر ست که منهل عذب دوستی قدیم بسبب
شورش آن حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت ست و با وجود سنوح قضیه جانگزای سفر
بحار رحمت یزدان مسندنشین ارائک جنان خاقان رضوان مکان علیین آشیان که ناسور دلها هنوز
ناملتئم ست جلوس نواب همایون اشرف اقدس اعلی برا ورنگ بلندپایه جهانگیری و کشورستانی
که وقوع هر یک بیگانگان را وسیله آشنائی و آشنایان را محک عیار محبت آزمائیست هر گاه لوازم تهنیت
و تعزیت بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آئین را کجا جرات اظهار این معنی میتواند بود و همواره
فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات مسرور سازند نامه که بیکی از سلاطین کامکار
نوشته شده مرآت مصفای دوستی و محبت و عینک دورنمای التیام و الفت
گلستان همیشه بهار الفت و وداد و بوستان پرداخته از خس و خار کلفت و فساد

۱۲۰

اغنی موالات رقم فلان که در هیولا چراغ افروز محفل ایتلاف والتیام و بزم آرای مجلس ارتباط و انتظام شده بود از نسائم آن نوبهار یکتا دلی ازهار گلستان محبت اهتزاز و عندلیب مکالمه غائبانه در پرواز الحق در عالم عنصری فشا هیولائی باریک بنیان دقیقه شناس بهتر از دوستی و محبت امری نشان نداده اند چه چیز بهتر تغییر از معنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر و کبیر و خزان محنت و اندوه برنا و پیر از فیض شکرخنده این صبح صادق نفس است خوشا کسیکه مدد و کار می تاید الهی استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید حلاوت رقم که رنگ طراز نهالگلستان صداقت و موالات است در چمن همیشه بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را که قبل ازین خریزه کار بیرفرستاده بودند فی نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت مشارالیه ثمری ندانسته ابرا دقیقه شناس که وقت مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که در انسال بنابر وقوع آفت و شیوع کلفتی که فیمابین پادشاهان جسم اقتدار رو نموده بود خربزه کم حاصل و شیرینی آن مذاقها تلخ و ناگوار بود و بردن عرض اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان و مقدمه مرقومه از دائره قابلیت عرض بیرون بود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه قابل آن نبود که تا بحی مضائقه و القا اهلیت را مرارت آمود گردانند و در باب آمد و رفت ایلچی اعلی که در حقیقت متاع رومی ست ایشان اوصاف جمیله پادشاهان فرمای الاقتدار است و ایامیکه عذب دوستی قدیم تازگی بسبب شورش مفسدان ناصاف و غبار آلود شده بودند درین ایام بوجه من الوجوه سد باب صدور ورود این جماعت شده و بخواهد دوشمی که در باب صداقت و محبت و التیام و ایتلاف این طبقه علیه این دودمان ولایت نشان که قبله آمانی و آمال جهانیانست تحریر رفته بود بر واقفان اسرار آگاهی مخفی نیست که بمقتضای بالوده الاجماعات از نتایج دوستی این سلسله علیه که فیض آن مانند سحاب نیسان بی پایانست گلشن اقبال این دولت قویة القوائم اهتزاز یافته و از آثار موت این دودمان الاد و جه اقبال نشان آن دولت حضرت و نضارت پذیرفته در صورت تخریب این قسم بنای متبت الارکان که حوادث روزگار در فکر تزلزل آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود با فساد نازل اساس حق شناسی که والد او که رب النوع او بود دوازده هزار دینار مرسوم داشته و بدان مباهات

وافتخار مینمود و از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی والهی واقف رموز آ
سفیدی و سیاهی اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی با تربیه که منظور
انظار جهانبانی آنست رسیده و حق نعمتهای چندین ساله را نسیا منسیا انگاشته از طریق
محبت و آداب دوستی بسیار بعید می نمود و هرگاه حق چند ساله نعمت را فراموش
کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد داشت و این قسم شخصی چگونه
محل اعتماد تواند بود و اگر اعلی حضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعهٔ آفرینش
نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان امری خلاف دوستی بخاطر مبارک
می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک از آن به تنهائی علت تامه کلفت بی اندازه
بود آن عمده واقفان اسرار ملک پیرائی را بعنوانیکه میدانند رخصت انصراف ارزانی
نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع این قسم قضایا تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت
از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای این بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش
و آرامش روزگار و بازگشتن شاهزاده والاتبار و جنود حبشانی در معرض ابلاغ در آمده بود خرد
و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت مرصوصة البنیان که مهر عالم افروز جهانگیری به برج شرف
خود که عبارت از دودمان عالی تبار این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده
خاقان بلندمکان یکتا گوهر دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت علیین
آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی به نیروی سرپنجهٔ استیلا
و اقتدار رقبهٔ فرمانروایان اطراف و اکناف را در ربقهٔ اطاعت و بندگی کشیده بودند
بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عز و علی بصوب عالم بقا فرازندهٔ سریر و گاه مظهر الطاف
بی پایان حضرت اله نواب جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی بمقتضای
الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن فشانی
آن جناب مطهر از آلایش نشاء عنصری روان بخش قالب افسرده صاحبکلاهی زلال چشمهٔ
حیوان آگاهی نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت خاقان
رضوان بارگاه نیز در سن [illegible] بود روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص

ذات شریف یعنی نامهٔ مودت ختامه که بطراز قمیص یوسف فی اجفان یعقوب مطرز است دل
مشتاق که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اهتزاز آمد لله الحمد والمنة که بنور حدیقه
دار السلام آشنائی معارجی صفحات مسطوره آن سرگروه ارباب دریافت چون حدیقه دیده
اصحاب بینش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستور است امید که همواره
از اصابة عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمان
بر وجه خیر گذران است در برروی ترددات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش بر آواز غیبی
میباشد و از برای دل بهانه جو از هیچ دست آویز تسلی بهتر از اینکه بخاطر خیال میرسد که نقد فکری که درین
ایام از معدن طبیعت استخراج نموده به محک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام
آن بود آنچه میسر گردید روانه بزم موفور السرور شد که بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته با علام صحت مزاج
و ارسال نتیجه‌گان طبع وهاج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت مکتوبست که

به حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته عرض مخلصان
صادق الولا آنکه نگنجیدن لا انتها در مضیق عدد و احصا چون در نظر تمام مسلم و ثابت است ازینجا
که خامه قاصر بیان در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیلهٔ بی پایان آن عظیم الشان
رفیع الارکان که از مقوله گنجیدن دریا در حبه و نمودن جیحون در سبوست بر نمی آید خامه موی شکافی
در مقام بیان امریکه از وسع نطاق نطق خارج باشد نائب مناب طی اللسان میباشد
چه آنچه در طومار زبان نگنجد عجز سخن طراز بزبان بی زبانی ادای آن مینماید لهذا عطف عنان
ازان وادی بی پایان نمود و بر مرآت خورشید نمای که از صیقل عنایات خالق ارض و سما مجلی
است منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه از زمین قاصر زبان بعد از بارش هطلان باران
بی پایان بزبان شکر احسان ادای شکر بر و امتنان ابر نیسان کشودن است و درین
صورت پوشیده نخواهد بود که ضبط جود آن حاوی لطف عمیم را هر گاه بهره مندی از دریافت
حاصل بوده باشد چه مایه رهین این لطف غیر مترقب خواهد بود و غریق دریای عرق خجلت
را اگر فراغی از دست و پا زدن حاصل آید خبر بدعای بقای ذات ستوده صفات و دوام دولت
قویمة الجهات ازین عجز لجی بر نمی آید امید که پیوسته وساده بزرگی و مسند برتری

۱۲۴

قدردانی و مخلص پروری بوجود سامی گرامی مزین و آراسته بوده همواره محسود اماثل و اعیان
باشند. درطی نوازشنامه سامی اظهاری بانحراف مزاج وهاج از نهج اعتدال و رفع غبار آن کلال بترشحات
سحاب لطف لایزال شده بود و شرب این سم زعاف را اگر آن شایق قرین مینمود دل برگزیدگان افاعی
نوائب و شواری بود و گواهی حال حقیقت منزل آن عالیجاه که با وجود یگانگی و یکتادلی به از شهادت
عدلین است در ثبوت دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کیش کافی خواهد بود چه خریدار متاع خلوص
عقیدت از دوکان بی رونقی که در گرو کسادی گم شده باشد ثانی اثنین خارق عادات است مورد
این احسان حسبان قدر آن بلیغ اند و صحت ذات شریف چنین قدردانی را فوز عظیم میشمارد و بچه
زبان از عهده شکر مژده صحت ذات کامل الصفات ملکی ملکات بیرون آید صاحبا بر محرمان اوراق
عصمت ظاهر است که این زاویه نشین کنج انزوا را از آمد و شد منسوبان آن عالیشان والامکان
بدرگاه معلی اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن
خواهد خواست خاطر شکسته را مژده سلامتی و درستکاری آن مرکز دایره نکوئی و ملکی صفاتی بیجا
شده مومیائی انسانیست توقع دارد که کوتاهی این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر
است بعفو مقرون و باستمرار رسیدن مژده خبر این کسیر مینموده باشند آفتاب پایه تا نشان از آفتاب
و سایه تواند بود ابدی الظلیل باد

کتابتیکه بوزیر خراسان نوشته

اند. یا معین کاریز منطمس شده که به تنقیه منقی باد و بنور آمد و شد روان زلال ینبوع بلاغت که از
عین خامه و دوات آن منتخب دوستان به فوران آمده بود و لب تشنگان وادی شوق را عذب
البیان رطب اللسان گردانید چون شمیم پیرهن یوسفی که بعد از سنین ... موجب خصب اراضی ابتهاج
یعقوبی گردد نهال انتعاش در اهتزاز آمد اگرچه خشک سالی باغ دوران بپایه است که بر ریشه
رگ ابر خامه باران طراوت شگفتگی تواند یافت لیکن باز از غبره و غنچه منغشه رقیمه مسکینه الفواتح و دوستان
دوائی نمیتواند داشت تواصل روایح آن گلدسته و لاینقطع اختلاف شمال و صبا متواتر باد

مکتوبیکه بعالیجاه حاجی علی خان سرکرده سردار آذربایجان نوشته

شده پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب و آرزو
مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد خامه معجز طراز همنشینان